بحیثیة عروض احوال مذکوره مطلقا وانچه بعضی از محققین نوشته اند موضوع این علم ابنیه نیست بلکه احوال
ابنیه که عارض شود ابنیه را بحسب اعراض انتهی عجیب ست زیرا چه برین تقدیر لازم می آید که از احوال
احوال ابنیه بحث کرده شود و آن لیس فلیس و غرض ازین علم صیانت ذهن مبتدیست از خطای لفظی در کلمات
عرب از جهت اعراب و بنا بلکه از راه اصل و بنای کلمه و تفصیل این مقامات مناسب این مقام نیست و هرگاه
دانستی این امور را پس بدانکه آغاز کرد مصنف رحمه الله کتاب خود را بقول خود بسم الله الرحمن الرحیم
شروع میکنم یا شروع کردن من تصنیف کتاب را باستعانت نام الله تعالی الله که رحمن بخشاینده ست [illegible]
بر مومن و کافر در دنیا برزق و صحت و غیره رحیم بخشاینده ست بر مسلمانان در آخرت سوال بسم الله
الرحمن الرحیم چیست جواب آیتی ست از قرآن مجید که نازل شده است برای فصل میان دو سوره سوال
مصنف آغاز کتاب خود به بسم الله الرحمن الرحیم چرا کرد جواب برای متابعت حدیث نبوی صلی الله علیه
علی آله وسلم کل امر ذی بال لا یبدء فیه ببسم الله فهو ابتر یعنی هر صاحب شان کار ابتدا کرده نشود در آن بنام خدا
پس آن امر ابتر ای دم بریده و نا تمام است سوال بسم الله هم امر ذی بال است پس لازم آمد که بسم الله هم
به بسم الله شروع سازیم و هلم جرا و این تسلسل محال است جواب از حدیث نبوی بسم الله مستثنی ست بدلالة
عقل سوال اصل بسم چیست جواب اصلش باسم بود بهمزهٔ وصل از جهت کثرت استعمال در کتابت همزه حذف کردند
بسم شد و حرف با را برای دلالت بر الف محذوفه مطول و دراز می نویسند سوال در آیه بسم الله مجریها و مرسیها
همزهٔ وصلی را چرا حذف کردند جواب برای آنکه [illegible] این کلمه را می گویند پس کثرت استعمال متحقق شد سوال
در آیه انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم چرا همزهٔ وصل را حذف کردند جواب این هم از آن بسم است
که کثیر الاستعمال است سوال در اقرأ باسم ربک چرا الف را در کتابت حذف کردند جواب قلت استعمال
آن سوال حرف با از مبنیات است و اصل در بنا سکون است و حرفی که بنا بر آنها حرف واحد است سکونش متعذر است
زیرا چه ابتدا بساکن ممتنع است پس لابد حرکت داده شود و منجمله حرکات فتحه اخف است از سکون و خفت [illegible]
که با مفتوح نیست مکسور چرا گردید جواب اصل سکون پس سکون عدم حرکت است کسره هم عدیم الوجود است در
فعل و اسم غیر منصرف پس بین مناسبت با را کسره دادند سوال اصل لفظ الله چیست جواب [illegible] الاله بود بر وزن فعال
[illegible] همزه را مع حرکت حذف کردند بخلاف قیاس عوض همزه الف و لام آوردند [illegible] الاله تمام
[illegible] شد [illegible] او عام [illegible] ذات و تعالی گردید اگر کلمه [illegible]

الف و لام درین هنگام محض عوض همزه است و تعریف ندا غنی کرد از تعریف الف و لام و در حال غیر ندا هم
معنی تعریف بالکلیه مرتفع نشد ندا هنگام وصل خوانده شود چون یا الله و بعضی بیان کنند که اصلش لاه است که
مصدر است بمعنی احتجاب و ارتفاع و اطلاقش بر باری تعالی باعتبار اخذ بمعنی اسم فاعل است ای مرتفع
و محتجب از ادراک ابصار پیشتر الف و لام آورده لام را در لام ادغام کردند الله شد و نزد بعضی اصلش لاها
و این لفظ سریانی است چون معرب کردند الف اخیر را حذف کردند لاه شد پیشتر الف و لام آورده لام را در لام
ادغام کردند الله شد و نزد بعضی بلا لحاظ اصل لفظ الله موضوع است برای ذات واجب تشخصیکه جامع جمیع
صفات کمال است سوال مصنف بجای بسم الله باسم الله چرا نگفت جواب اول برای موافقت مصحف مجید
جواب دوم لفظ باسم متعارف در قسم است و اینجا مقصود قسم نیست ~~بلکه~~ فرق بیان کردن
و همین بسم الله گفت و باسم الله نگفت سوال رحمن و رحیم کدام لفظ است جواب رحمن صفت مشبهه است بر وزن
فعلان و رحیم اسم فاعل است بمعنی برای مبالغه نزد سیبویه و زجاج و بعضی نیز در صفت مشبهه بمعنی مبالغه
نوشته اند سوال رحمن و رحیم از کدام چیز مشتق اند جواب از رحم سوال رحم متعدی است و صفت مشبهه از
لازم مشتق میشود جواب فعل متعدی اگاهی لازم میکنند نقل میکنند بسوی فعل بضم العین پس صفت مشبهه ازو
مشتق می کنند سوال لفظ الله را بر رحمن و رحیم چرا مقدم کرده جواب زیرا که لفظ الله علم ذات است و
رحمن و رحیم صفات و علم ذات مقدم است بر اسم صفات سوال رحمن را بر رحیم چرا مقدم کرد جواب اول
زیرا که رحمن عام است و رحیم خاص چنانچه از معنی بسم الله دریافت گردید و عام مقدم است بر خاص سوال
بعد ذکر عام خاص را چرا ذکر کرد جواب تا دلالت کند فضیلت مومنان جواب دوم رحمن بمنزله علم
کالعلم است اطلاقش بر غیر او تعالی روا نیست بخلاف رحیم که اطلاقش بر غیر او تعالی هم واقع شده است چنانچه در قرآن مجید
در صفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع است بالمومنین رؤف رحیم و علم مقدم است بر غیر آن الحمد لله رب العالمین
حمد و ثنا ثابت است مر الله را که پرورش کننده انواع عالم است سوال ابتدا بتسمیه و حمد را چرا ذکر کرده جواب
برای متابعت کلام مجید سوال حمد [illegible] الله چرا نگفت جواب برای قصد دوام و ثبات که جمله اسمیه
دال است بر آن و فعلیه دال است بر تجدد و حدوث سوال الله الحمد چرا نگفت جواب برعایت مقام چه مقام
حمد [illegible] تقدیم حمد میکند اگرچه نظر [illegible] اهم است [illegible] سوال تعریف حمد چیست جواب
ثنا کردن بزبان بفعل اختیاری [illegible] این است حمد لغوی و اما حمد اصطلاحی پس

شکر لغوی ست یعنی فعلیکه منبی باشد بر تعظیم منعم بسبب انعام او از زبان باشد یا جنان یا جوارح و شکر
اصطلاحی عبارت ست از متوجه ساختن جمیع اعضا بسوی چیزیکه برای انجاح او مخلوق شده اند سوال
الف و لام چند قسم دارد جواب دو قسم زائد و غیر زائد و انچه غیر زائد ست دو قسم ست اول اسمی
بمعنی الذی که بر اسم فاعل و اسم مفعول می آید و نزد اخفش و نحویان بر مضارع در نثر نیز جائز ست دوم
حرفی و انچه حرفی ست او را چهار قسم ست یکی الف لام عهد خارجی که اشاره باشد بفردی از افراد
مدخول او که معین باشد در خارج و معلوم باشد میان متکلم و مخاطب دوم الف لام عهد ذهنی که اشاره
باشد بفردی از افراد مدخول او که معین باشد در ذهن نه در خارج سوم الف استغراق که اشاره باشد بجمیع
افراد مدخول او چهارم الف لام جنس که اشاره باشد بنفس ماهیت مدخول بی لحاظ افراد این ست انچه مشهور ست
و تحقیق در اقسام دیگر ست سوال در کلام شما ازین چهار قسم لام کدام قسم ست جواب لام استغراق را
ای جمیع افراد حمد و لام جنس نیز مستقیم ست ای جنس حمد و لام عهد خارجی هم می تواند که اشاره خواهد
بفردی معین از افراد حمد که آن محبوب و مرضی او تعالی ست سوال معنی ثابت از کجا گرفته شد
جواب لفظ ثابت متعلق بود بعد لفظ الحمد مقدر ست سوال الحمد للرحمن یا للرحیم چرا نگفت
جواب تا اختصاص استحقاق او تعالی بر حمد بعضی از صفات او متوهم نشود سوال رب کدام لفظ
ست جواب صفت مشبهه ست یا مصدر ست پس اطلاقش درین هنگام بر او تعالی بطور مبالغه است
سوال عالم چه معنی دارد جواب عالم بفتح لام در اصل لغت بمعنی چیزی که دانسته شود بسبب او
چیزی دیگر بعد ازان غلبه داده شد اطلاق او بر انچه ما سوای ذات الهی و صفات او ست که ازو دانسته
میشود ذات او تعالی سوال جمع عالم بیا و نون جائز نیست زیرا چه در چنین جمع شرط ست که
مفردش از ذوی العقول باشد و عالم غیر ذوی العقول هم داخل اند جواب جمع او بیا و نون باعتبار
غلبه ادلت افراد عالم که ذوی العقول اند یعنی جن و انسان بر غیر ذوی العقول سوال هرگاه عالم
عبارت ست از ما سوای ذات الهی و صفات او پس جمع چرا آوردند جواب جمع آن باعتبار آنست
که جنس خاص را هم عالم می گفتند چنانچه عالم جن و انس و جز آن پس بر جان جمعیت شمول اجناس کرده
و هرگاه از قول مصنف الحمد لله [illegible] پیدا شد که او تعالی فیضان خیرات در آخرت هم بر کافر [illegible]
[illegible] چنانکه او شافع المسلمین ست دفع کرد و آنرا مستند ساخت بقول خود والعاقبة للمتقین لفظ حسن

محذوفست ای نیکی آخرت وقیامت ثابت ست برای متقین یعنی پرهیزگاران نه برای سایر عالمیان
سوال متقین کدام لفظ ست **جواب** صیغه جمع مذکر بحث اسم فاعل که در اصل موتقیین
از باب افتعال ست واو وتا بهم آمدند واو را تا کرده در تا ادغام کردند وکسره بر یا دشوار داشته
ساکن کردند باجتماع ساکنین یای اول حذف شد متقین گردید وچون او تعالی شانه در نهایت
تقدیس وما در غایت تدنس پس بفقدان مناسبت فیضان از فیض مطلق دشوارست لاجرم
حاجت افتاد بواسطه که هم تقدس دارد وهم طبع بشریت که رابطه فیض باشد وآن ذات پاک محمدی
ست پس بعد تحمید او تعالی صلوة فرستادن بر چنین ذات مقدس از اهم اموریت لهذا مصنف
علیه الرحمه فرموده والصلوة علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین لفظ نازله بعد لفظ الصلوة مقدر
ست ای رحمت کامله نازل باد بر رسول او تعالی که نام پاک ایشان محمد ست وبر آل ایشان واصحاب
ایشان همگنان بدانکه صلوة در اصل لغت بمعنی دعاست وهرگاه که منسوب شود بسوی حق تعالی
مراد ازان رحمت وتفضل واحسان میباشد وهرگاه که منسوب باشد بملائکه مراد ازان استغفار وهرگاه
که منسوب باشد بمومنان مراد ازان دعا گرفته میشود والف لفظ صلوة بدل ست از واو پس حق رسم خط
آن بود که بالف مکتوب شود لیکن بواو نوشته اند مع الکسر برای تفخیم بواو می نویسند که وقت تفخیم الف مائل بسوی واو میشود ورسول
بر وزن فعول بمعنی مفعول ای مرسل وآن کسیکه مامور باشد بتبلیغ احکام الهی کتابی ودینی هم او را عطا
گردیده باشد ونبی آنکه مامور باشد بتبلیغ احکام الهی عام ست ازانکه کتابی برو نازل شده باشد
یا تابع کتاب رسول سابق باشد وتحقیق نبی ورسول در بعضی مصنفات حضرت والد ماجد اعظم الله
تا بجیست وچون نبی صلوات الله علیه صاحب کتاب بودند لهذا مصنف رحمه الله لفظ رسول را
اختیار کرد وآل نزد بعضی اصلش اهل ست بدلیل تصغیرش که اهیل ست ونزد بعضی اصلش اول ست
بدلیل تصغیرش که اویل ست واستعمال اهل اعم ست واما آل پس مخصوص ست بصاحب قدر ورتبه
دینی باشد یا دنیوی پس آل فرعون گفتن رواست وآل کناس گفتن درست نیست مراد از آل
یا اهل قرابت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عترت واولاد او یا هر مومن متقی یا بنو هاشم واصحاب جمع
صاحب یا صحب مخفف صاحب بمعنی یار وصحابی کسیکه صحبت داشته باشد بآن سرور صلی الله علیه
وسلم با ایمان اگرچه یکساعت باشد وبر ایمان مرده باشد ونزد بعضی صحبت شش ماه معتبر ست

ونزد بعضی روایت حدیث هم شرط ست و تفصیل این هو مقام وسیع میخواهد بدان امر از دانستن ست و خطابی
عام هر مخاطب را وغرض ازین خطاب هوشیار کردن او ست تا بیدار شده بداند آنچه را که گفته میشود
اسعدک الله تعالی فی الدارین ای یاری کند ترا الله تعالی در هر دو جهان و دراینجا دعا بعد بدان شعار
ست بسوی شفقت مصنف بر متعلمان سوال بجای بدان بشنو چرا نگفت جواب این تعلق بدل ارد و بشنو
بگوش و فعل دل قوی میباشد از فعل گوش سوال بجای بدان بخوان چرا نگفت جواب برای آنچه مقصود علم و دریافت ست
خواندن و قرائت سوال با ورکن با بشناس چرا نگفت جواب برای اختصار که بدان اخص ست و لفظ اخصر ست سوال بجای
بدان اعلم چرا نگفت که مناسب با قبل و مابعد میشد جواب تا از عنوان شروع بعد حمد و نعت معلوم شود
که کتاب بزبان فارسی ست سوال جمله دعائیه یعنی اسعدک الخ را بلغت عربی چرا آورد
جواب زیرا چه زبان عربی پسندترین زبانها ست نزد پروردگار تعالی پس دعا درین زبان زود
بدرجه اجابت خواهد رسید سوال اسعد فعل ماضی ست بمعنی مستقبل چرا گرفته شد جواب ماضی که
در محل دعا افتد معنی مستقبل از و گرفته میشود چه غرض از دعا تحصیل امریست آینده سوال
پس اسعد که فعل مستقبل ست چرا نگفت جواب بنا بر تفاول که تعبیر بماضی دلالت می کند بر آنکه اجابت دعا
واسعاد واقع گردیده و قول بعضی که در اسعد اختصار ست بظاهر است نمی آید زیرا که اختصار اسعد از یسعد
بنظر اصلش که یاسعد ست مراد گرفته شود سوال فی الدارین گفت فی الکونین چرا نگفت جواب
فی الکونین عام ست دنیا و آخرت و زمین و آسمان را و در اینجا مراد خاص ست ای دنیا و آخرت که محل افعال
متصرفه برسه گونه ست سوال افعال بفتح همزه کدام لفظ ست جواب جمع فعل ست بکسر فا
سوال فعل چیست جواب فعل لفظیست موضوع برای آنکه دلالت کند بر معنی با اقتران
به یکی از سه زمانه آینده و گذشته و حال سوال متصرفه کدام لفظ ست جواب صیغه اسم فاعل ست
از تصرف بمعنی برگردیدن کذا فی منتهی الارب و آنکه بعضی فرموده اند که بفتح را اسم مفعول ست از
تصرف بمعنی گردانیدن از حالی بحالی انتهی ندانم که از لغتی سندش یافته اند یا از دل خود تراشیده اند
سوال افعال متصرفه در اصطلاح کرامی گویند جواب آنکه از مصدر وی صیغه های ماضی و مضارع
و امر و نهی برآید سوال [illegible] چیست جواب اسم لفظیست که دلالت کند بر معنی بنفسه بدون مستقبل بدون
اقتران بیکی از ازمنه ثلاثه او را اسم گویند پس اگر از چیزی بر آورده نشده و از وی صیغها بر آید

چون لم یضرب ای نزد آن یکے و در زمانہ گذشتہ پس تعریف ماضی بر مضارع صادق می آید جواب
دلالتش بر زمانہ گذشتہ بسبب عارضہ دخول کلمہ لم ست نہ باعتبار اصل وضع و مراد از تعلق بزمانہ گذشتہ
کہ در تعریف ماضی معتبرست تعلق وضعی ست سوال تعریف ماضی بر لیس و نعم و بئس و مثال آنہا
صادق نمی آید چہ زمانہ ماضی از ینہا مفہوم نیست جواب خالی شدن اینہا از زمانہ ماضی عارضی ست
و در اصل وضع مقترن بآن بودند سوال اینچنین افعال را ماضی چرا نامیدند جواب زیراچہ ماضی اسم فاعل
ست از مضی بمعنی گذشتن و درین فعل ہم زمانہ گذشتہ ماخوذ ست پس مناسبت تحقق گردید و ہرگاہ کہ
فارغ شد مصنف از تعریف فعل ماضی عنان عزیمت را بہ بیان حکم او متوجہ ساخت و گفت و آخر او ای لام
کلمہ فعل ماضی مبنی ای بنا کردہ شدہ باشد بر فتحہ ای بدخول عوامل مختلفہ در عمل متغیر نشود سوال مبنی
کدام لفظ ست جواب صیغہ اسم مفعول و اصلش مبنوی ست واو و یا در یک کلمہ ہم آمدند و اول اینہا
ساکن بود او را یا کردہ و یا را در یا ادغام کردہ ما قبل آنرا کسرہ دادند مبنی شد سوال مبنی در اصطلاح کرا
گویند جواب لفظیکہ آخر او بدخول عوامل مختلفہ در عمل متغیر نشود و معرب ضد آن چنانچہ گذشت
و مبنی آن باشد کہ مانند بنیہ قرار گیرد و معرب آن باشد کہ گردد بار بار سوال فعل ماضی مبنی چراست
جواب اول سبب عدم تحقق معانی موجبہ اعراب سوال معانی موجبہ اعراب کدام اند جواب
فاعلیہ و مفعولیہ و اضافت جواب دوم بنا در فعل اصل ست و در اصل حاجت استفسار علت نیست
صرح بہ الرضی سوال فعل ماضی مبنی بر حرکت چرا شد با آنکہ اصل در بنا سکون ست جواب بسبب
مشابہت باسم فاعل و اسم مفعول در وقوع اینہا صفت نکرہ چون مررت برجل قام چنانچہ گفتہ میشود مررت
برجل قائم سوال مشابہت باسم چرا فعل را از اصل بنا خارج کردہ جواب ہرگاہ اسم معرب ست باعتبار اصل
پس مشابہت با معرب بنای ماضی ضعیف کرد و لہذا از اصل بنا خارج شد سوال اصل در بنا سکون چرا ست
جواب زیراچہ بنا ضد اعراب ست و اصل در اعراب حرکت ست و ضد حرکت سکون پس سکون در بنا
اصل شد سوال از جملہ حرکات فتحہ را چرا برای فعل ماضی خاص کردند جواب اول زیراچہ فتحہ اخف الحرکات ست
فعل باعتبار معنی ثقیل ست کہ دلالت میکند بر حدث و نسبت بفاعل و نسبت بزمان پس ثقیل را اخف
دادہ شد تا تعادل گردد جواب دوم فتحہ جزء الف ست کہ الف از دو فتحہ پیدا میشود و الف ہمیشہ
ساکن میباشد پس میان سکون و فتحہ مناسبت گردید سوال فتحہ را الف بر قصب چرا گفت جواب

ضمه و فتحه و کسره اسم ست حرکات بنی و حرکات معربها و رفع و نصب و جر القاب حرکات معربه اند و لهذا این
مستقبل معرب ست و در بیان حکم او گفته و آخر او مرفوع باشد الخ چنانچه می آید قلت حروفه او کثرت
ای کم باشند حروف آن ماضی یا زائد باشند و درین قول تنبیه ست تقسیم فعل ماضی بسوی ثلاثی و رباعی
سوال حد قلت حروف و کثرت حروف چیست جواب حد قلت حروف سه حرف ست که کم ازین فعلی یافته
نشد مگر بعد تعلیل و حذف چون قِ و حد کثرت حروف شش حرف که زائد از شش حرف صیغه یافته نشد
سوال در یستنصران و یستنصرون و امثال آن زائد از شش حرف هستند جواب درین باب اعتبار
زیادتی تثنیه و جمع و غیره نیست در صیغه واحد مذکر غائب ماضی هر قدر حروف که باشد همان اعتبار داده
مگر بعارض استثنا ست از بناء بر فتحه یعنی در همه حال آخر فعل ماضی مفتوح باشد مگر بعروض عوارض که درین
هنگام فتحه نخواهد ماند چو فعلوا که واو جمع آورند بمناسبت واو لام کلمه را ضمه دادند و برین قیاس امثله
دیگر که تفصیل آنها می آید چون فَعَلَ فَعِلَ فَعُلَ فَعْلَلَ ای کرد آن یک مرد در زمانه گذشته و هر سه صیغه اول
ثلاثی مجرد ست و صیغه رابعه رباعی مجرد ست سوال برای ثلاثی مجرد سه صیغه چرا آورد جواب فای ثلاثی مجرد
مفتوح میشود زیرا چه ابتدا بسکون جائز نیست و فتحه اخف حرکات ست و لام هم مفتوح ست چنانچه
گذشت و عین آن متحرک میشود تا لازم نیاید التقای ساکنین در مثل فعلت ای وقت اتصال ضمیر بارز
مرفوع بسکون لام و حرکت سه قسم ست فتحه کسره ضمه پس ازینها سه صیغه ثلاثی مجرد ست یعنی که ثلاثی مجرد
سه قسم ست مفتوح العین مکسور العین مضموم العین لیکن مفتوح العین خود مستعمل ست و هم موزون آن
مضموم العین و مکسور العین خود مستعمل نیست بل موزون آن چون کرم و سمع و تقدیم مفتوح العین بنظر
خفت ست سوال برای رباعی مجرد یک بنا چرا مقرر گردید جواب فا کلمه متحرک خواهد بود برای تعذر
ابتدا بسکون و فتحه اخف حرکات ست و آخر کلمه مفتوح خواهد بود چنانچه گذشت فتحه لام اول برای
آنست که سکونش مستلزم التقای ساکنین ست باتصال ضمیر مرفوع بارز و فتحه اخف حرکات ست
و سکون عین برای کراهت توالی اربع حرکات در کلمه واحده و هرگاه فارغ گردید مصنف از بیان موزون
خواست که موزون را بیان کند پس گفت بطریق لف و نشر مرتب چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ مفتوح العین
زد آن یک مرد در زمانه گذشته سَمِعَ بر وزن فَعِلَ مکسور العین ای شنید آن یک مرد در زمانه گذشته کَرُمَ بر وزن
فَعُلَ مضموم العین ای بزرگ شد آن یک مرد در زمانه گذشته بَعْثَرَ بر وزن فَعْلَلَ ای انگیخت آن یک مرد

در زمانهٔ گذشته **سوال** نزد صرفیان وزن چیست **جواب** برکشیدن لفظی بالفظ دیگر بحرکت وسکنات و اول اموزون وثانی راموزون بخوانند وآنچه در شرح محقق عصر نوشته که اول اموزون گویند وثانی راموزون انتهی زلتِ قلم ست **سوال** حروف اصلی در اصطلاح چیست **جواب** حرفیکه در جمیع گردانهای کلمه بشرط عدم مانع شل قلب حذف یافته شود و در موازنه برابر فا و عین و لام افتد اصلی ست وزائد ضد آن چون ینصر بروزن یفعل نون وصاد وراء اصلی ست ویا زائد ست **سوال** صرفیان برای امتیاز میان حروف اصلی و زائد فا و عین ولام را چرا خاص کردند **جواب** زیرا چه مخارج سه هستند شفت وحلق ووسط وهیچ فعلی واسمی خالی از یکی از حروف سه گانه نیست ودر فعل حروف هرسه مخارج واقع اند که فا شفتی ست وعین از حلق ولام از وسط **سوال** این ترتیب خاص را چرا اختیار کردند علف یا لفع یا لعف یا فلع را چرا متعین کردند **جواب** زیرا چه هیچ فعلی خالی از معنی کردن که معنی فعل ست نیست بخلاف تراتیب دیگر که علف بمعنی خاص ارد وبواقی مهمل اند پس این عموم معنی مرجح این ترتیب گردید وبرای همین ترجیح دیگر صیغه ها اگرچه جامع حروف هرسه مخارج باشند ترک کرده شدند مانند علب **سوال** کلمات عرب بر تتبع موقوف اند حاجت بقرار داد حروف اصلی چیست **جواب** حاطهٔ جمیع الفاظ بسمع محال ست پس درست قرار دادن حروف اصلی تا امتیاز اصلی و زائد درست شود **فائده** آنکه برابر فا افتد اورا فا کلمه وآنکه برابر عین افتد آنرا عین کلمه وآنکه برابر لام افتد آنرا لام کلمه گویند و در رباعی آنکه برابر لام اول افتد اورا لام اول وآنچه برابر لام دوم افتد آنرا لام دوم خوانند **سوال** موزون رباعی چرا لام مکرر کردند **جواب** زیرا چه موزون رباعی بزیادتی حرفی پیدا خواهد شد و زیادتی حق آخر کلمه ست وآخر کلمه لام ست پس لام مکرر کرده شد اما مستقبل فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث وبزمانه آینده تعلق دارد یعنی مفهوم شود از وپیدا شدن کاری در زمانه آینده **سوال** چنین فعلی را مستقبل چرا می گویند **جواب** زیرا چه مستقبل بکسر با اسم فاعل ست از استقبال بمعنی پیش آمدن کذا فی الصراح ودرین فعل هم زمانه آینده ماخوذ ست پس مناسبت متحقق گردید **سوال** تعریف مستقبل بر امر صادق می آید پس مانع نشد **جواب** امر دال بر حدث اخبار حدث ست نه انشای آن ودر امر انشای حدث ست نه اخبار آن **سوال** تعریف مستقبل بر ماضی که مدخول حرف شرط باشد صادق می آید چون ان ضربت ضربت **جواب** دلالت همچو ماضی بر زمانه آینده بسبب عارضه دخول حرف شرط ست نه بحسب وضع ومراد از تعلق بزمانه آینده که در تعریف مستقبل معتبر ست تعلق وضعی ست

و هرگاه فارغ شد مصنف از تعریف فعل مستقبل توجه کرد سوی بیان حکمش پس گفت آخر او ای لام کلمهٔ فعل
مستقبل مرفوع ای رفع داده شده باشد و در اختیار لفظ مرفوع ایماء ست بآنکه فعل مستقبل معرب ست
ای مختلف میشود باختلاف عوامل مختلفه در عمل **سوال** عامل رافع فعل مستقبل کدام ست **جواب** عامل معنوی
خالی بودن او از عوامل ناصبه جازمه و این ست قول اکثر کوفیین و نزد بعضی از بصریین رافع او وقوع او
موقع اسم فاعل ست **سوال** معانی موجبهٔ اعراب که فاعلیت و مفعولیت و اضافت در فعل مستقبل مفقود اند
پس وجه معرب بودنش چیست **جواب** مشابهت تامهٔ آن با اسم فاعل ای در عدد حروف و حرکات و سکنات
و دخول لام تاکید بر هر دو چون ان زیدا لیقوم و ان زیدا لقائم و در وقوع هر دو صفت نکره چون مررت برجل
یضرب و مررت برجل ضارب **فائده** القاب حرکت معرب رفع و نصب و جر ست رفع را از انجهت رفع نامیده
که لب زیرین وقت تلفظ او مرتفع و بلند میشود و نصب را نصب از ان گویند که وقت تلفظ او زیر و لب جانب خود
منتصب و قائم میباشد و جر را جر از ان گویند که وقت تلفظ او لب زیرین منجر بزیر میشود و القاب حرکات مبنی
ضم و فتح و کسر ست و ضم را ضم نامیدند بسبب حصول انضمام هر دو لب و فتح را فتح بسبب انفتاح و بین وقت تلفظ او و کسر را
کسر بسبب انکسار لب زیرین وقت تلفظ او و ضمه و فتحه و کسره اعم ست حرکات معرب و مبنی را مگر بعارض اشتباه
از بودن آخر مستقبل مرفوع یعنی آخر فعل مستقبل همه حال مرفوع شود مگر بسببی مثل دخول عامل جازم یا ناصب که در ین
هنگام رفع نخواهد ماند چون لن یضرب و لم یضرب و علامه تفتازانی گفته که مضارع با نون ضمیر جمع مؤنث
مبنی ست چرا که معرب بودنش بسبب مشابهت تامه بود که با اسم فاعل میداشت و هرگاه نون ضمیر جمع مؤنث
که اتصالش خاصهٔ فعل ست متصل گردید ترجیح جانب فعلیه گردید پس باصل خود که بنا ست راجع خواهد شد و
مضارع با نون تاکید ثقیله و خفیفه نیز مبنی ست بسبب شدت اتصال او که بمنزلهٔ جزء کلمه گردیده است پس اگر
اعراب قبل نون در اصل شود لازم می آید دخول اعراب در وسط کلمه و اگر بر نون آید لازم آید اعراب مبنی زیرا که نون
حرف ست و حرف بسبب فقدان معانی موجبهٔ اعراب مبنی ست چون یَفعَلُ یَفعِلُ یَفعُلُ یُفعِلُ ای خواهد کرد آن
یک در زمانهٔ استقبال و سه صیغهٔ اول ثلاثی ست و صیغهٔ رابع رباعی ست **سوال** ثلاثی را سه صیغه چرا آورد
جواب برای تنبیه بر آنکه عین مستقبل هم مکسور بود و هم مفتوح و هم مضموم لیکن مضموم العین مکسور العین خود مستعمل
نیست بلکه موزون آن مستعمل ست و مفتوح العین خود مستعمل ست و حالا بعد بیان موزون بیان موزون
میفرماید بترتیب صیغ ماضی چون یَضرِبُ بر وزن یفعِل مکسور العین که خوانده و آن یکی بود در زمانهٔ آینده

یسمع بروزن یفعل مفتوح العین ای خواهد شنید آن یکمرد در زمانهٔ آینده یکرم بروزن یفعل مضموم العین ای بزرگ خواهد شد
آن یکمرد در زمانهٔ آینده یستخرج بروزن یستفعل ای خواهد برانگیخت آن یکمرد در زمانهٔ آینده اما حال فعلی را گویند که
دلالت کند بر حدوث بزمانهٔ موجود تعلق دارد صیغهٔ حال همچو صیغهٔ استقبال است مانند یفعل ای میکند آن یکمرد
در زمانهٔ حال و قس علیه پس آخر او مرفوع است مگر بعارض همچو آخر صیغهٔ استقبال **سوال** صیغه چیست **جواب**
صیغه در لغت بمعنی زر در بوته انداختن کذا فی بعض الشروح و نیز صیغه بمعنی اصل است گفته میشود هو من صیغة
کریمة یعنی از اصل بزرگ است کذا فی منتهی الارب در اصطلاح صرف عبارت است از هیئتی که حاصل شود کلمه را
از ترتیب حروف مع حرکات و سکنات **سوال** حروف که امر است از لقی ترتیب حروف کجاست **جواب** باعتبار
اصل او زیرا چه اصلش اوق است **سوال** در اوق سکنات کجا اند یک سکون است **جواب** مراد از سکنات
جنس سکون است نه تعدد سکون **سوال** کلمهٔ همچو برای تشبیه است میان مشبه و مشبه به مغایرت ضرور است
و اینجا صیغهٔ حال عین صیغهٔ استقبال است **جواب** اتحاد در لفظ است و تغایر در معنی و اینقدر تغایر معنوی برای
تشبیه کافی است و اگر خدشه کنی بدین تقریر که تشبیه در معنی واقع نشده است بلکه در لفظ زیرا چه صیغه عبارت
از هیئت لفظی و در لفظ اتحاد محض است پس چگونه تشبیه راست آید فرقش باید کرد که البته تشبیه میان هر دو لفظ
است اما هر دو لفظ باعتبار معنی تغایر دارند و اینقدر کافی است **سوال** چرا برای حال صیغهٔ علیحده وضع
نکردند **جواب** زیرا چه زمانه امریست منقضی و متجدد نیست و استقرار و ثبات در زمانهٔ حال در حقیقت نیست باعتبار لهذا
از پایهٔ اعتبار ساقط کرده تابع مستقبل کردند **سوال** زمانهٔ حال قبل وجود خود مستقبل بود و بعد انقضای خود ماضی گردید پس
مناسبت بهر دو دارد حالا کدام وجه است که صیغهٔ حال تابع مستقبل کردند نه تابع ماضی **جواب** بسبب آنکه صفت استقبال زمانهٔ
حال را قبل وجودش ثابت شده است و هنوز صفت ماضی او ثابت نشده است بعد انقضا آن ثابت خواهد گردید لهذا تابع
مستقبل کردند و بدانکه یکی از ین ماضی و مضارع چهارده کلمه بیرون می آید مضارع فعلی است که دلالت کند بر حدث با اقتران بزمانهٔ حال یا استقبال
چون یضرب ای میزند یا خواهد زد آن یکمرد در زمانهٔ حال و استقبال پس صیغهٔ مضارع مشترک است میان
حال و استقبال چنانچه علامهٔ تفتازانی اختیارش نموده و نزد بعضی در حال حقیقت است و در استقبال مجاز
و نزد بعضی بعکس آن **سوال** بر تقدیر اشتراک و تعریف فعل بر وی صادق نخواهد آمد چه در فعل اقتران بیکی
از ازمنهٔ ثلثه معتبر است و در مضارع دو زمانه شد **جواب** در دو زمانه یکی هم موجود است **سوال** این
فعل را مضارع چرا نام نهادند **جواب** مضارع بکسر الراء اسم فاعل است از مضارعت بمعنی مانند شدن کذا فی الصراح

و فعل مضارع مشابهت باسم فاعل چنانچه گذشت سوال مصنف چارده کلمه گفت چارده صیغه
چرا نگفت جواب تا دلالت شود بر اصطلاح بر وضع چرا که قید وضع در تعریف کلمه معتبر است
تثنیه مضارع را غابر هم میگویند از غبور یعنی باقی ماندن کذا فی الصراح و زمانش هم باقیست
یعنی تا وقت تکلم نگذشته است سه از آن مر مذکر غائب است ای برای واحد تثنیه و جمع و سه از آن مر
مؤنث غائب راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه از آن مر مذکر حاضر است ای واحد و تثنیه و جمع
و سه از آن مر مؤنث حاضر است ای واحد و تثنیه و جمع سوال لفظ مر معنی خاص دلالت می کند
چرا که هر یک از صیغهای مذکور خصوصیت بمعنی مر احد دارد حالانکه بعضے ازین صیغها مشترک اند همچو لفظ تفعل
که مشترک است میان واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و فعلتما که مشترک است میان تثنیه مذکر حاضر
و تثنیه مؤنث حاضر جواب لفظ مر اینجا زائد است برای حسن کلام و دو از آن مر حکایت نفس متکلم
است و در اینجا لفظ حکایت نفس اشعار است بآنکه این دو صیغه متکلم بنفس حکایت میکند خبر
میدهد از آنچه در دل وی است در اول صیغه حکایت نفس متکلم وحدان بضم اول جمع احد کذا فی الصراح
مذکر و مؤنث یکسان است و در دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر و مؤنث یکسان است
این چارده صیغه که دیده شد قیاس مقتضی آن بود که هژده صیغه بود از اقسام فاعل بیشتر چرا که فاعل
یا غائب است یا مخاطب یا متکلم و هر یک یا مذکر یا مؤنث پس شش قسم شدند و هر یک ازین شش یا واحد
یا تثنیه یا جمع هژده قسم شدند و هرگاه که اول صیغه حکایت نفس متکلم مشترک است میان واحد مذکر
و واحد مؤنث و دوم صیغه اش مشترک است میان تثنیه و جمع مذکر و مؤنث پس این دو صیغه را بجای
شش صیغه اش تصور باید کرد و چون بجای شش صیغه اش دو صیغه اشمار کرده چار ساقط کرده شد
پس از هژده بعد از اسقاط چار چارده باقی ماند سوال فعلتما مشترک است میان تثنیه مذکر حاضر و
تثنیه مؤنث حاضر پس مصنف را چه لازم است که بجای آن دو سیزده صیغه قرار میداد چنانچه صاحب فصول
کرده است جواب برای تسهیل مبتدی ذکر کرده و هر یکی ازین ماضی و مضارع بر دو گونه است معروف
که آنرا معلوم الفاعل نیز گویند و مجهول که آنرا فعل ما لم یسم فاعله نیز نامند سوال معروف چیست
و مجهول چیست و چرا این نام نهادند جواب معروف فعلی است که نسبت کرده شود بسوی فاعل جلی
چون ضرب یا خفی چون یخلق و چون معروف در لغت بمعنی شناخته شده است و فاعل این فعل هم شناخته شد

امذا او را معروف نام نهادند و مجهول فعلی ست که نسبت آن به فاعل نکرده شود بلکه بمفعول خواه جلی باشد چون
خلق العالم یا خفی چون تخلیق و هرگاه معنی مجهول بحسب لغت نادانسته شده و فاعل این فعل هم ندانسته شد
پس او را مجهول نامیدند و هر یکی ازین معروف و مجهول بر دو گونه است اثبات و نفی سوال اثبات
مصدرست بمعنی ثابت کردن و نفی مصدرست بمعنی دور کردن پس فعل را چگونه اثبات و نفی خواهند گفت
جواب اینجا اثبات بمعنی مثبت ست و نفی بمعنی منفی سوال مثبت چیست و منفی چیست جواب
مثبت فعلی ست که معنی مصدری آن بمنسوب الیه مقارن و ثابت باشد چون ضرب بزد او را زید و منفی
فعلی ست که معنی مصدری آن بمنسوب الیه مقارن و ثابت نباشد بلکه دور کرده شده باشد نحو ما ضرب زید
نزد زید بحث اثبات فعل ماضی معروف فَعَلَ کرد آن یک مرد در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مذکر
غائب بحث اثبات فعل ماضی معروف فَعَلَا کردند آن دو مردان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیه مذکر غائب
بحث اثبات فعل ماضی معروف فَعَلُوا کردند آن همه مردان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ جمع مذکر غائب بحث الخ
فَعَلَتْ بتاء ساکن کرد آن یک زن در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مؤنث غائب بحث الخ فَعَلَتَا کردند آن
دو زنان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیه مؤنث غائب بحث الخ فَعَلْنَ بلام ساکن کردند آن همه زنان در
زمانهٔ گذشته صیغهٔ جمع مؤنث غائب بحث الخ فَعَلْتَ بفتح تا کردی تو یک مرد در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد
مذکر حاضر بحث الخ فَعَلْتُمَا کردید شما دو مردان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیه مذکر حاضر بحث الخ فَعَلْتُمْ کردید
شما همه مردان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ جمع مذکر حاضر بحث الخ فَعَلْتِ بکسر تا کردی تو یک زن در زمانهٔ گذشته
صیغهٔ واحد مؤنث حاضر بحث الخ فَعَلْتُمَا کردید شما دو زنان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیه مؤنث حاضر بحث الخ فَعَلْتُنَّ بتشدید
نون کردید شما همه زنان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ جمع مؤنث حاضر بحث الخ فَعَلْتُ بضم تا کردم من یک مرد یا یک زن در
زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ فَعَلْنَا کردیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان
در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ سوال بحث ماضی را بر
مضارع چرا مقدم کرد جواب زیرا که زمانهٔ ماضی مقدم ست بر زمانهٔ حال و استقبال سوال غائب
را بر حاضر چرا مقدم کرد جواب زیرا چه غائب معدوم ست و حاضر موجود و عدم مقدم ست بر وجود
بحسب زمان سوال حاضر را بر متکلم چرا مقدم کرد جواب بسبب کثرت صیغ حاضر سوال مذکر را بر
مؤنث چرا مقدم کرد جواب بسبب شرافت مذکر که کامل عقل و دین ست سوال در فعلا الف چرا

زائد کرده شد جواب الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل ست سوال الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل چرا مقرر
کرده شد جواب تا دلالت کند بر هما که ضمیر مرفوع متصل تثنیه ست سوال در فعلوا واو چرا زائد کرده شد
جواب واو علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل ست سوال مر واو چرا علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل مقرر کرده شد
جواب تا دلالت کند بر هموا سوال هم کدام لفظ ست موافق قیاس هو ست چرا که مفرد هم هو ست
جواب اصل هم هو ست بسبب اجتماع دو واو بنظر اتحاد مخرج واو و میم که هر دو شفتی هستند بجای یک واو
میم را آوردند سوال در هما که تثنیه ست هما چرا شد جواب بجهت مناسبت جمع سوال هم کدام
لفظ ست جواب مختصر هموا ست بحذف واو سوال ها و میم نیز دلالت میکنند بر هما و هم و پس چرا الف
و واو را در تثنیه و جمع خاص کردند برای این دلالت جواب زیرا چه اصل در زیادت حروف علت اند
سوال در فعلوا لام را ضمه چرا دادند جواب بجهت مناسبت واو سوال در رموا چرا میم را ضمه ندادند
جواب اینجا میم حرف ماقبل واو نیست چرا که اصلش رمیوا ست یا را بسبب فتحه ماقبل با الف بدل کردند
و الف با اجتماع ساکنین حذف شد پس ماقبل مر واو یا ست و آن مضموم نیست و بعد اعلال رموا ماند و بهمان
ضمه تقدیری کفایت کرده شد سوال در رمیا با وجود یافتن قاعده چرا یا را الف نکردند جواب اگر الف
میکردند مشابهت بواحد میشد سوال در رضوا ضاد ما قبل واو نیست چرا که اصلش رضیوا ست پس
چرا ضاد را بجهت مناسبت واو ضمه ندادند جواب این ضمه ضاد بجهت مناسبت واو نیست بلکه ضمه یا ست
که بجهت لزوم خروج از کسره سوی ضمه ضمه یا را نقل کرده بضاد دادند بعد سلب حرکت ضاد و یا را بجهت
اجتماع ساکنین حذف کردند سوال در فعلوا و اشتقاق آن بعد واو جمع الف چرا می نویسند جواب تا فرق
شود میان واو جمع و واو عطف چون حضر و قتل سوال عکس چرا نکردند جواب بتقدیر عکس لازم می آمد
فصل میان جمع و عطف و معطوف سوال برای فرق هر دو واو حرف دیگر را سوای الف چرا مقرر نکردند جواب
اول در حروف تهجی اول نظر بر الف افتاد چون آن را گرفتند حاجت حرف دیگر نماند جواب دوم لائق زیادت
حرف علت اند خفیف ترین اینها الف ست پس لایق زیادتش الف دانسته شد سوال در فعلت تا چرا زائد
کرده شد جواب تا دلالت کند بر تانیث فاعل زیرا چه تای ساکن علامت مؤنث ست سوال تا را چرا علامت
مؤنث قرار دادند جواب مؤنث در پیدایش نسبت مذکر مرتبه دوم ست که بعد از آدم حوا علیهما السلام
پیدا شدند و تا نیز از مخرج دوم ست چرا که مخرج آن وسط الفم ست آن مرتبه ثانی ست نسبت حلق و بتقدیر

جواب علامت مؤنث نیست چگونه علامت سوال پس فعل ممنوع شد فعل مطلقا و علامت تانیث است اجتماع لهذا اسم بخلاف زبان یکی نسبت فاعل نسبت
نون بهر آن دلالت میکند که ضمیر جمع مؤنث است سوال در فعلت تا چرا زائد شد جواب ضمیر واحد مذکر مخاطب
و فاعل فعل است سوال این تا را حرکت چرا دادند جواب تا مشابه نشود بواحد مؤنث غائب سوال فتحه چرا دادند
جواب اول از برای چه تا انت که ضمیر مرفوع منفصل واحد مذکر مخاطب است مفتوح است جواب دوم فتحه مناسب تر است
که غالب و فوق نمیشود سوال ضمه هم غالب نمیشود جواب ضمه قویست و متکلم هم قویست چه صدر کلام
از وست پس ضمه مناسب متکلم شد زیرا که قوی را قوی اولی است پس اگر در واحد مذکر مخاطب هم تا را ضمه
میدادند التباس میشد سوال تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر یک صیغه چرا قرار داده شد جواب از برای چه
[illegible] قلیل الاستعمال است سوال پس التباس لازم آید جواب بسبب قلت استعمال آن التباس هم
قلیل شد لهذا اعتبار آن نکردند و وجه شمار کردن این صیغه و جز از سابق معلوم شد فتذکر سوال در
فعلتما قبل الف تثنیه میم را چرا زائد کردند جواب تا التباس نشود بالف اشباع که بسبب اشباع کردن فتحه پیدا
میشود سوال در فعلامی بایست که حرف دیگر زائد میشد الا التباس با الف اشباع لازم می آید جواب
نکات این فن بعد الوقوع میشوند لحاظ جا نیست نباید سلخت شارح محقق رح جواب داده که در ضربت ضربا الفرق
و ذکر مرجع فرق حاصل است چون زید ضربت و زیدان ضربا بخلاف مخاطب که مرجع مذکور نمیشود قبل او و ما میگوئیم که
فرق در مخاطب هم حاصل است بدینطور که ضربت انت و ضربتما انتما فافهم سوال میم را خاص زائد کردند چرا
حرف دیگر را زائد نکردند جواب برای مناسبت انتما که ضمیر مرفوع منفصل تثنیه مخاطب است سوال در
انتما میم را چرا زائد کردند مفروض انت است جواب برای موافقت هما که میم در آن آورده شد چنانچه
گذشت سوال در فعلتما و فعلتم و فعلتن تا را چرا ضمه دادند جواب زیرا که تا ضمیر فاعل است و فاعل
مرفوع میشود پس ضمه مناسب تر حرکة فاعل است که رفع است سوال در فعلت و فعلت چرا تا را ضمه
ندادند جواب برای خوف لبس با واحد متکلم سوال در فعلتم میم را چرا زائد کردند که اینجا التباس با
اشباع هم نیست جواب میم زائد کرده شد تا موافق شود به تثنیه خود سوال اگر میم زائد است
علامت جمع مذکر کدام چیز است جواب علامت جمع مذکر محذوف است زیرا که اصل فعلتم فعلتمو
بود واو در طرف افتاده و ماقبل او ضمه است واو را حذف کردند و ضمه میم را هم نگذاشتند حذف نمودند تا هنگام
اتصال ضمیر چون واو در طرف نیفتد اعاده آن میشود نحو فعلتموه سوال در فعلت تا چرا زائد کرده شد

جواب دال ست بر انت و ضمیر واحد مؤنث مخاطب فاعل فعل ست سوال تا را کسره چرا دادند جواب
اول زیرا چه تا را انت کسور ست جواب دوم کسره مناسب شان مؤنث هست که مغلوب و تحت ست
جواب سوم کسره جزء یاست و یا علامت مؤنث ست در هندی سوال در فعلتن نون با تشدید از
کجا رسید با آنکه نون علامت جمع مؤنث ست همچو نون ضربن جواب هرگاه در تثنیه میم الف زائد شد
در جمع هم زائد کرده شد تا موافق تثنیه شود پس اصل آن فعلتمن شد میم و نون قریب المخرج بودند لهذا
میم را نون کرده و نون را ادغام کردند سوال در فعلتُ تا از کجا رسید جواب ضمیر واحد متکلم انا ست و هر حرف
از حروف انا قابل زیادت نیست بجهت التباس با صیغ دیگر چه اگر الف را زائد میکردند با تثنیه مذکر غائب ملتبس میشد
واگر نون را زائد میکردند با جمع مؤنث مشتبه میشد پس تا را اختیار کردند زیرا چه در اخوات او چون صیغه واحد
مذکر حاضر وغیره تا زائد کرده شد سوال اگر تا را زائد کنند التباس بچیزی نخواهد شد جواب کثیر الاستعمال
وحدان حکایت نفس متکلم مانع تطویل صیغه اش گردید سوال تا را ضمه چرا دادند جواب تا ضمیر فاعل ست
وفاعل مرفوع باشد پس ضمه مناسب حرکت فاعل را ست سوال در فعلنا نون از کجا رسید جواب این
نون ماخوذ ست از نحن که ضمیر مرفوع متکلم مع الغیر ست سوال الف چرا زائد کرده شد جواب تا ملتبس
نشود با فعلن سوال عکس چرا نکردند جواب تا کثرت لفظ دلالت کند بر کثرت معنی زیرا چه معنی فعلنا
کثرت دارد از معنی فعلن چه فعلن را اطلاقش بر تثنیه نمیشود بخلاف فعلنا که اطلاقش بر تثنیه هم میشود سوال
در صیغه متفرد متکلم هرگاه مذکر و مؤنث شریک کرده شدند التباسی پیدا شد جواب التباس قلیل ست و برای
رفع این التباس قابل مشاهده کافی ست چرا که متکلم در اکثر احوال مشاهده میشود و اگر مشاهد نشد امتیاز آواز
میتواند شد و مشابهت آواز مذکر با آواز مؤنث کمتر ست اعتبار ندارد و بهمین وجه در صیغه دوم متکلم تثنیه و جمع
مذکر و مؤنث یکسان کرده شد سوال برین تقدیر برای متکلم دو صیغه قرار دادن حاجت نبود بلکه یک صیغه
کافی بود و از مشاهده وغیره التباس لازم نمی آید جواب واحد مخالف ست مر تثنیه و جمع را و میان تثنیه و جمع منافات
ست و اصل تخالف صیغ ست مهما امکن پس برای واحد صیغه علیحده مقرر کرده شد و برای تثنیه و جمع علیحده
سوال مذکر هم مخالف ست مر مؤنث را و اصل تخالف صیغ ست مهما امکن پس برای هر دو صیغه علیحده چرا
مقرر نکردند جواب در نکات بعد الوقوع لحاظ جامعیت نمایند بسبب اختصار و عدم التباس با اتحاد صیغه نموده
بوقوع آمد فصل در لغت بمعنی جدا کردن ست ایراد این لفظ تنبیه ست بر آنکه این بحث از بحث سابق جدا ست

این همه گفته شد بحث اثبات فعل ماضی معروف بود چون خواهی که فعل ماضی مجهول بنا کنی فای فعل را
ضمه کن و عین فعل را کسره ده در وی حال یعنی اگر ماضی مفتوح العین باشد چون ضَرَبَ یا مضموم العین باشد
چون کَرُمَ و اما اگر مکسور العین است چون سَمِعَ پس کسره بحال خواهد ماند و لام کلمه را بر حالت خود بگذار
تا فعل ماضی مجهول گردد **سوال** معروف را بر مجهول چرا در ذکر مقدم کرد **جواب** زیرا که معروف
اصل است و مجهول فرع وی که از وی ساخته میشود و اصل مقدم باشد بر فرع **سوال** باعث وضع
مجهول چیست **جواب** خساست و رذالت فاعل یا عظمت فاعل یا عدم علم فاعل یا شهرت فاعل گاهی باعث
میشود بر ترک فاعل و ایراد فعل مجهول نحو شُتِمَ الامیر و قُتِلَ الزانی و سُرِقَ المال و خُلِقَ الانسان ضعیفا
سوال وزن ثلاثی مجرد صیغه فُعِلَ را برای ماضی مجهول چرا مخصوص کرده شد **جواب** زیرا چه معنی مجهول
اسناد فعل بسوی مفعول است و مفعول امر است غیر معقول پس صیغه آن هم غیر معقول بنا کرده شد
زیرا چه این بنا بسبب خروج از ضمه سوی کسره که بر وی ثقیل است **سوال** فُعِلَ را کلمه اول ضم و ثانی چرا مقرر
کردند **جواب** این وزن بسیار مستکره است زیرا چه در فعل هبوط است و طلب خفت بعد ثقل و در
فُعِل عروج است و هبوط اصل است از عروج **سوال** کلمه را در ماضی مجهول چرا بر حال خود گذاشتند و تغیر
ندادند **جواب** زیرا چه آخر ماضی مبنی است و مبنی تغیر نپذیرد **سوال** در مزید ثلاثی مجرد و ماضی مجهول چگونه
آید **جواب** هر حرفیکه متحرک باشد اول او مضموم میشود و ماقبل آخر را کسره و حرف ساکن بحال خود گذاشته
شود چون تُقُبِّلَ و تُقُوتِلَ و اُفْتُعِلَ و اُنْفُعِلَ و اُسْتُفْعِلَ و افْعَنْلِلَ و افْعَوْعِلَ و همزه این اوزان تابع
حرف ثالث است یعنی مضموم خواهد شد زیرا چه اگر بلحاظ آنکه اصل در همزه وصل کسره است او را مکسور سازند
خروج از کسره سوی ضمه لازم می آید و این ثقیل است و حرف ساکن مانع قوی نیست بلکه در حکم میت است **سوال**
تُفُعِّلَ و تُفُوعِلَ فا را چرا ضمه دادند **جواب** بر تقدیریکه ماقبل آخر مکسور باشد اگر در اول فا را ضمه نمی دادند
مشابه میشد بمضارع معروف تَفَعَّلَ و اگر در ثانی فا را ضمه نمیدادند مشابه میشد بمضارع معروف فاعل ای
تفاعل و بر تقدیریکه فتحه ماقبل آخر باقی میگذاشتند اگر فا کلمه را ضمه نمیدادند ملتبس میشد بمضارع مجهول
فُعِّلَ و فاعل اول باول و ثانی به ثانی **سوال** در افتعل و استفعل تا را چرا ضمه دادند **جواب** اگر تا را ضمه نمیدادند
و فتحه باقی میگذاشتند بر وقت وصل همزه بما قبل خود وقت آخر هر آئینه این کلمه ماضی مجهول ملتبس بامر میشد
زیرا چه مثلا و افتعل در پیشگاه میگردید و باقی را برین قیاس کن بحث اثبات فعل ماضی مجهول

فُعِلَ کردہ شد آن یک مرد در زمانہ گذشتہ صیغہ واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی مجہول فُعِلَا
کردہ شدند آن دو مردان فُعِلُوا کردہ شدند آن ہمہ مردان فُعِلَتْ کردہ شد آن یک زن فُعِلَتَا کردہ
شدند آن دو زنان فُعِلْنَ کردہ شدند آن ہمہ زنان فُعِلْتَ کردہ شدے تو یک مرد فُعِلْتُمَا کردہ شدید شما دو مردان
فُعِلْتُمْ کردہ شدید شما ہمہ مردان فُعِلْتِ کردہ شدے تو یک زن فُعِلْتُمَا کردہ شدید شما دو زنان فُعِلْتُنَّ کردہ شدید
شما ہمہ زنان فُعِلْتُ کردہ شدم من یک مرد یا یک زن فُعِلْنَا کردہ شدیم ما دو مردان یا دو زنان یا ہمہ مردان
یا ہمہ زنان و در بیان معنی این صیغ لحاظ زمانہ و صیغہ و بحث باید داشت حوالہ بر مستعد کردہ تفصیل آن
تطویل نکردم **فصل** اینہمہ کہ گفتہ شد بحث اثبات فعل ماضی مجہول بود و چون خواہی کہ فعل ماضی
نفی ای منفی بنا کنی مای نفی ای مائیکہ دلالت بر نفی فعل کند در اول وای فعل ماضی در آر تا ماضی منفی گردد **سوال**
نفی در کلام مصنف بمعنی منفی چرا گرفتہ شد **جواب** کلام در فعل ماضی ہست و ہمین جہت حمل لفظ نفی
بر صیغہ ماضی محذوف کردہ شد و حمل نفی کہ مصدر ہست بران نمی تواند شد لہذا بمعنی مفعول گرفتہ شد تا
حمل صحیح باشد **سوال** لفظ مای نفی را در اول ماضی چرا آوردند **جواب** برای کلمہ مای نفی صدارت ہست
تا از ابتدا بر سامع ہویدا شود کہ این کلام منفی ہست و مای نفی در لفظ ماضی ہیچ عمل نکند بر اجہہ ماضی
بر فتحہ آخرش تغییر نپذیرد چنانچہ بود ای لفظ ماضی قبل دخول مای نفی ہم بران طریق باشد لیکن عمل در معنی
کند و ہر گاہ ارادہ میشد کہ مای نفی عمل در معنی ہم نکند چرا کہ معنی فعل ماضی ہمچنانکہ بود باقی ماند و نفی از کلمہ ما
نفی مستفاد میشود **جواب** او از آن مصنف بقول خود یعنی فعل ماضی مثبت را بمعنی فعل ماضی منفی گردان
ای مراد من مجاز العمل در معنی ضم حرف نفی ہست بدین طور کہ سابق اثبات مستفاد میشد حالا از ہمین
صیغہ نفی مستفاد خواہد شد نہ آنکہ در معنی آن فعل تغییری دادہ باید **سوال** مثبت را بر منفی چرا مقدم کرد
جواب بر اجہہ مثبت اصل ہست و منفی فرع آن **سوال** نفی ماضی ہمچنانکہ از کلمہ ما حاصل میشود از کلمہ
لا نیز حاصل میشود چنانچہ فلا صدق ولا صلی پس مصنف تخصیص ذکر مای نفی چرا نمود **جواب** بر اجہہ
دخول کلمہ لا بر ماضی کمتر ہست بخلاف کلمہ ما لہذا ذکرش نساخت **بحث نفی فعل ماضی**
معروف مَا فَعَلَ نکرد آن یک مرد در زمانہ گذشتہ صیغہ واحد مذکر غائب بحث نفی فعل ماضی معروف مَا فَعَلَا
مَا فَعَلُوا مَا فَعَلَتْ مَا فَعَلَتَا مَا فَعَلْنَ مَا فَعَلْتَ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُمْ مَا فَعَلْتِ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُنَّ مَا فَعَلْتُ
مَا فَعَلْنَا معانی این صیغ از معانی صیغہای سابق کہ بتفصیل بیان کردہ شدند ظاہر خواہد شد **بحث نفی**

فعل ماضی مجهول ما فُعِلَ نکرده شد آن یکمرد در زمانهٔ گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی
فعل ماضی مجهول ما فُعِلَ ما فُعِلَا ما فُعِلُوا ما فُعِلَتْ ما فُعِلَتَا ما فُعِلْنَ ما فُعِلْتَ ما فُعِلْتُمَا ما فُعِلْتُمْ ما فُعِلْتِ
ما فُعِلْتُمَا ما فُعِلْتُنَّ ما فُعِلْتُ ما فُعِلْنَا معانی این صیغ ظاهر اند **فصل** انچه گفته شد بحث نفی فعل
ماضی بود و چون خواهی که فعل مضارع بنا کنی یکی از علامت های مضارع در اول واحد اول
فعل ماضی درآر این بر تقدیر قول باشتقاق فعل مضارع از فعل ماضی چنانچه علامه تفتازانی در شرح زنجانی
قائل آن شده و آنچه بعض المحققین گفته قول اشتقاق مضارع از ماضی در حقیقت منقول از هیچ
صرفی نیست انتهی مبنی ست بر قلت تتبع و موید این قول است آنکه بعضی نوشته که مضارع فعل ست
و ماضی نیز فعل ست با هم مناسبت بسیار ست لهذا یکی از دیگری مشتق شد بخلاف مصدر که اسم ست
فعل مضارع با و مناسبت اندکی دارد و فعل ماضی بجهت تقلیل تغیر مناسبتی با مصدر دارد لهذا از مصدر مشتق
شد بخلاف مضارع که در و تغیر بسیار ست و بعضی از صرفیان فرموده اند که مصدر اصل ست ماضی فرع
وی و چیز یکه بنا کردن آن از اصل صحیح باشد حاجت نیست که بنا آن از فرع کرده شود و نیز در
فرع معنی اصل و مادهٔ آن باقی میماند و در معنی ماضی زمانهٔ گذشته ماخوذ ست و آن در مضارع باقی نمیماند
پس اشتقاق مضارع از ماضی صورت نه بندد و برین قول بنای یفعل از فعل بسکون عین ست نه از فعل
ماضی و ضمیر کلمه او در متن راجع ست بسوی فعل مضارع ای در اول فعل مضارع و اینچنانست که گویند
فاتحه در اول قرآن ست اگرچه خود فاتحه از قرآن ست یا آنکه مضاف الیه محذوف باشد یعنی در
اول صیغ مضارع در آر **سوال** بعد ذکر ماضی چرا ذکر مضارع نموده نه ذکر امر وغیره **جواب** زیرا چه
اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی ماخوذ اند از مضارع **سوال** علامت کرا میگویند **جواب** علامت
آنرا گویند که باو شناخته شود چیزی چنانچه مضارع بدخول یکی از حروف اتین شناخته میشود
سوال مستقبل را بزیادت حروف ساختند و بنقصان حروف از فعل چرا نساختند **جواب** زیرا چه
بر تقدیر نقصان باقی میماند کلمه معرب کم از قدر مناسب و آن بودن کلمه معرب بر سه حرف ست و این
توجیه در ثلاثی مجرد ست و ثلاثی مزید و رباعی را بر و قیاس کنند **سوال** در ماضی اگر این حروف را
زائد میکردند در مضارع کم میکردند هیچ قباحت لازم نمی آید **جواب** لایق بزیادت مضارع ست
زیرا چه مزید علیه بعد اصل میشود و مضارع هم بعد ماضی ست **سوال** حروف مضارع را چرا در اول ماضی

آوردند در آخر **جواب اول** تا از عنفوان تکلم مضارع معلوم شود که مضارع است اگر در آخر می آوردند
یا در اوسط پس از ابتدا معلوم میشد که ماضی است و چون علامت مضارع را پدید نمودند مضارع
می انگاشتند در خصوص انتشار لازم می آمد **جواب دوم** اگر الف یا تا یا نون را در آخر می آوردند
بعضی از صیغه های ماضی التباس می شد و یا را بدین سبب حمل کردند بر آنکه علامت مضارع
ثلاثی مجرد مفتوح میشود و در ابوابیکه ماضی آنها چهار حرفی است چون دحرج و اکرم و قاتل و صرف
مضموم میشود **سوال** حرف مضارع را در ثلاثی مجرد مفتوح چرا کردند **جواب** فتحه اخف
الحرکات است و ثلاثی مجرد کثیر الاستعمال است پس فتحه مناسب آن شد **سوال** در مضارعیکه
ماضی آن چهار حرفی است علامت مضارع مضموم چرا میشود **جواب اول** چهار حرفی فرع ثلاثی است
که وجودش بدون آن متصور نیست ضمه نیز فرع فتحه است پس فرع را بفرع دادن اولی است
سوال ضمه فرع فتحه چگونه است **جواب** زیرا چه وقت تلفظ فتحه لب بر حال خود میمانند و وقت تلفظ
ضمه لب بر حال خود نمی مانند و بقا بر حال اصل است به نسبت تغیر **جواب دوم** اگر در یکی ایشان فتحه
دهند التباس می شود با مضارع ثلاثی مجرد پس ضمه دادند و حمل کردند برین باب مضارعی که ماضی آن
چهار حرفی است **سوال** در یدحرج و یقاتل و یصرف اگر فتحه میدادند التباس بچیزی نمیشد پس چرا
که درین صیغ فتحه میدادند و یکرم را بر آن حمل میکردند زیرا چه حمل قلیل بر کثیر بهتر است از عکس آن
جواب چون از حمل قلیل بر کثیر التباس لازم می آید اگرچه در صورت واحده میشد لهذا اینجا حمل
کثیر بر قلیل که پناه از التباس میدهد اولی است و در کلیات اهل صرف حمل کثیر بر قلیل واقع شده است
چنانچه یعد و اعد و نعد را بر یعد حمل میسازند و در بعضی لغات در غیر چهار باب مذکور هنگامیکه ماضی
مکسور العین یا مکسور الهمزه باشد برای دلالت بر کسره ماضی حروف مضارع را کسره میدهند چون نعلم
و یستنصر و بعضی یا را مستثنی میسازند بجهت ثقل کسره بر یا **سوال** برای دلالت بر کسره ماضی کسره حروف
مضارع را چرا اختیار کردند نه کسره حرف دیگر **جواب اول** زیرا چه حروف مضارع زائد اند و تصرف
در زائد بهتر است **جواب دوم** تا از اول امر بر کسره ماضی دلالت شود در فاء کلمه ساکن کردن ی در
ثلاثی مجرد و در رباعی مجرد فاء کلمه را بحال خود بگذارند **سوال** در ثلاثی مجرد فاء فعل را چرا ساکن کردند
جواب تا اجتماع چهار حرکت پی در پی لازم نیاید **سوال** در رباعی چرا فاء فعل را ساکن نمی کنند

جواب هیچ کراهت آنجا لازم نیاید پس ضرورت سکون آنجا نیست سوال اگر ثلاثی مجرد عین فعل
را ساکن بکنند و فا فعل را بر حال خود میگذاشتند تا هیچ قباحت نیفتد جواب اجتماع چار
حرکت پی در پی از دخول حرف مضارع لازم آید و چون سکون او ممکن نیست زیرا که ابتدا بسکون
لازم خواهد آمد لهذا فا فعل را که قریب او بست ساکن کردند و عین کلمه بر حالت خود گذاشتند
ای در ثلاثی مجرد و هم در رباعی مجرد و لام کلمه ساکن کن ای در ثلاثی مجرد و در رباعی مجرد لام اول را کسره دهند
بابیدانست که مناسبت بعض و ایراد لفظ نیج بجای لفظ چرا که فعل مضارع معرب است و علامت مضارع
چار حرف اند الف و تا و یا و نون که مجموعه لفظ اتین باشد سوال این چار حرف را برای زیادت چرا اختیار
کردند جواب زیرا که مستحق زیادت حروف علت هستند ای او و یا و الف بسبب کثرت دوران
کلام و سبک اند پس هیچ کدام ازین حروف یا بعض این حروف که حرکات اند خالی نیست پس با خود موجود است و اما
پس لکن تا است و اما الف پس ممکن نبود زیرا ابتدا بسکون محال بود و لهذا او را حرکت اوند و اما نون پس
مناسبت حرف مد و لین آورده شد که این نون مد است و حرف مد و لین مدیست در حلق
سوال در تعبیر مجموعه این چار حرف لفظ اتین چرا اختیار کرده مجموعهای دیگر چرا نگفت مثل انیت یا نائی
یا نایت جواب لفظ اتین لطفی دارد که دیگر از آن حاصل نیست زیرا که صیغه جمع مونث غائب است
پس این لفظ صفت حروف میتواند شد ای آمدند این حروف بخلاف مجموعهای دیگر که صفت حروف کما ینبغی
واقع نمی تواند شد الف برای واحد حکایت نفس متکلم مذکر و مونث است لفظ را یعنی برای
لفظ را یا لفظ برای یکی ازین حروف زائد است و همچنین در عبارات آینده و تا برای هشت کلمه است از آن مذکر حاضر
است ای احد تثنیه جمع و سه از آن مونث حاضر است ای احد تثنیه جمع و دو از آن واحد تثنیه مونث
غائب است و یا برای چهار کلمه است سه از آن مذکر غائب است ای احد تثنیه جمع و یکی جمع مونث غائب
است و نون برای تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مونث است و گاهی در موضع واحد حکایت
نفس متکلم صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم می آرند بنظر تعظیم چو قول باری تعالی نحن نقص علیک احسن القصص
سوال الف برای واحد حکایت نفس متکلم چرا معین کرده شد جواب اول بمناسبت آنکه وجود
الف در انا که ضمیر مرفوع واحد متکلم است جواب دوم بمناسبت متکلم مقدم است که از ابتداء کلام
و الف ابعد مخارج ای اقصی حلق است پس آید پس مناسبت متحقق گردید سوال نون برای تثنیه جمع حکایت

نفس متکلم چرا مستقر شد جواب اول مناسبت وجود نون در نحن که ضمیر مرفوع متکلم مع الغیر ست
جواب دوم برای موافقت تثنیه و جمع متکلم ماضی سوال تا برای شش صیغهٔ مخاطب چرا مستقر شد
جواب این تا در اصل واو بود و واو چون از منتهی مخارج ست زیرا که شفویه ست و کلام نیز بر مخاطب
تمام میشود بدین سبب برای صیغه‌های مخاطب و مخاطبات خاص کرده شد و چون از مثال واوی مثلا وعد
صیغهٔ واحد مذکر مخاطب مضارع بنا میکردند ووعد میشد دشوار میگشت زیرا که اگر واو عطف می آوردند ووعد
میشد اجتماع سه واو مکروه ست لهذا واو را بتا بدل کردند سوال واو را بتا چرا ابدل کردند و بدیگر حرف
چرا ابدل نکردند جواب اول بسبب ترجیح مخرج و آن مبدل شدن او بتا در مثل اتقد جواب دوم
واو چون برای مخاطبین شد و آن شش مستکره گردید پس بحرفی از حروف ضمیر واحد مخاطب مرفوع
یعنی انت بدل می باید کرد بسبب مناسبت پس اگر بالف یا نون بدل میکردند و این را در مخاطب مضارع
می آوردند مشابه میشد بهر دو صیغهٔ متکلم لهذا تا را اختیار کردند سوال در مثل تتباعد یک تا را چرا حذف
می کنند جواب برای اجتماع دو حرف از جنس واحد و عدم امکان ادغام زیرا که ابتدا بالسکون ممکن نیست
سوال کدام تا حذف کرده خواهد شد جواب بعضی تای ثانیه را برای حذف معین کردند زیرا که تای
اول علامت مضارع ست و علامت محذوف نمیشود و سیبویه برین جانب رفته و بعضی حذف تای اول تجویز
میکنند بسبب آنکه تای ثانیه علامت باب ست و حذف آن مخل معنی باب ست سوال یا برای غائب چرا
مستقر شد جواب یا از وسط مخارج ست و غائب نیز متوسط ست فی الواقع در میان متکلم و مخاطب
سوال کلمهٔ غائب را برای پروردگار مستعمل میسازند چنانچه میگویند یقول الله تعالی با وجود آنکه او تعالی
غائب نیست جواب بسبب غیوبت آن بحسب ظاهر حواس سوال صیغهٔ مذکر می آرند نه صیغهٔ
مونث با آنکه او تعالی نه مونث ست نه مذکر جواب بسبب تذکیر لفظ سوال در واحد مونث
غائب چرا تا آورده شد جواب زیرا که در واحد مونث غائب ماضی آورده شد پس بدین مناسبت
اینجا هم تا آوردند سوال در واحد مونث غائب ماضی تا ساکن ست اینجا چرا ساکن نکردند جواب
تا ابتدا بالسکون لازم نیاید سوال پس فتحه چرا دادند ضمه و کسره چرا ندادند جواب برای موافقت
دیگر حروف که مفتوح اند سوال در جمع مونث غائب چرا تا نیاوردند جواب زیرا که در مونث غائب
ماضی تا نیست پس صحیح یا بدل کرده یا آوردند سوال در تضربین یا چرا زائد کرده شد جواب یا علامت

خطاب مؤنث ست و فاعل او مستتر نزد اخفش و نزد عامه یا ضمیر فاعل ست چنانچه واو در تفعلون و ضعیف
قول اخفش کرده اند که اگر یا علامت خطاب باشد اجتماع دو علامت لازم آید زیرا که تا در اول کلمه نیز
علامت خطاب ست این کرده ست اگر گفته شود که درین صورت تا علامت نخواهد بود گوئیم
که این التزام بالالزوم ست سوال علامت خطاب مؤنث یا چرا مقرر شد جواب بسبب آنکه
در نهی یا علامت تانیث حاضر ست سوال از حروف اتین چرا حرفی را زائد نکردند جواب اگر
الف می آوردند تضربان میشد و التباس بتثنیه لازم می آمد و اگر نون می آوردند نون جمع میشد
و اگر تا می آوردند و تا در کلمهٔ واحده جمع میشدند و این مستکره ست سوال چرا این ضمیر از تضربین
ظاهر کردند و مستتر نکردند جواب تا فرق شود و التباس لازم نیاید میان او و میان جمعش یعنی
تضربن سوال در واحد مؤنث حاضر اگر این ضمیر را مستتر میکردند و ما قبل نون را حرکت میدادند
التباس لازم می آمد جواب درین صورت التباس بنون ثقیله در صورت [illegible] لازم می آمد سوال تحصیل
فرق میان واحد مؤنث حاضر و جمع و در حال استتار یا ضمیر چرا بحذف نون نکردند جواب درین صورت
التباس بجمع واحد مذکر حاضر میشد و در هفت محل نون اعرابی را در آخر سوال نون اعرابی را در هفت محل
چرا آوردند جواب بسبب غایت اتصال ضمائر چون الف و یا و واو آخر فعل بمنزله وسط کلمه شد و فعل مضارع
معرب ست پس اگر اعراب قبل ضمائر می آوردند گویا در وسط می افتاد و باعتبار ظاهر و اگر بر ضمائر داخل
میکردند در حقیقت بر کلمه دیگر دخول اعراب می شد لهذا بدل اعراب نون را آوردند و همین جهت
نسبت کرده نون اعرابی گویند سوال نون را چرا بدلیه اعراب رفع خاص کردند جواب زیرا چه
نون مناسب واو ست و واو از ضمه پیدا می شود و اعراب مضارع هم رفع ست چار تثنیه که نون
اعرابی دران مکسور باشد و دو جمع یکی جمع مذکر غائب و دوم جمع مذکر حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر درین
سه صیغه نون اعرابی مفتوح باشد سوال چرا در چار تثنیه این نون مکسور ست و در سه جا دیگر مفتوح
جواب در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر ما قبل نون واو ست و در واحد مؤنث حاضر ما قبل نون
یا ست و واو و یا هر دو ثقیل اند پس اگر درین سه جا نون را کسره یا ضمه میدادند ثقل پیدا میشد لهذا
فتحه که اخف الحرکات ست داده شد تا تعادل بحصول انجامد و در چار تثنیه چون ما قبل نون الف ست
پس نون متحمل هر اعراب ست و قاعده الساکن اذا حرک حرک بالکسر مرجح کسره گردید لهذا کسره دادند

کسره متوسط است میان ضمه و فتحه و تثنیه نیز متوسط است میان واحد و جمع پس این متوسط بمتوسط
اولی است و نیز بسبب مشابهت با تثنیه هم چون جلان سوال نون اعرابی را با آخر مستقبل چرا آورند
جواب نون اعرابی بدل اعراب است و محل اعراب آخر کلمه است سوال محل اعراب آخر کلمه چرا مقرر
شد جواب زیرا چه اعراب دال است بصفت کلمه از فاعلیه یا مفعولیه مثلاً و صفت را رتبه بعدیت
است از موصوف لهذا اعراب بر آخر کلمه آورده شد سوال هرگاه نون اعرابی بدل اعراب است رفع
پس در یفعلون تفعلون با وجود رفع نون اعرابی را چرا آوردند جواب این رفع رفع واحد نیست بلکه
ضمه الیست که بسبب مشابهت او واو داده اند بحث اثبات فعل مضارع معروف یفعل میکند
و خواهد کرد آن یک مرد در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف
یفعلان میکنند و خواهند کرد آن دو مردان در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه مذکر غائب بحث الخ
یفعلون میکنند و خواهند کرد آن همه مردان در زمانه حال و استقبال صیغه مذکر غایب بحث الخ
تفعل میکند و خواهد کرد آن یک زن در زمانه حال و استقبال صیغه واحد مؤنث غائب بحث الخ
تفعلان میکنند و خواهند کرد آن دو زنان در زمانه حال و استقبال صیغه تثنیه مؤنث غائب بحث
الخ یفعلن میکنند و خواهند کرد آن همه زنان در زمانه حال و استقبال صیغه جمع مؤنث غائب
بحث الخ تفعل میکنی و خواهی کرد تو یک مرد در زمانه حال و استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث الخ
تفعلان میکنید و خواهید کرد شما دو مردان در زمانه حال و استقبال صیغه تثنیه مذکر حاضر بحث
الخ تفعلون میکنید و خواهید کرد شما همه مردان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مذکر حاضر بحث
الخ تفعلین میکنی و خواهی کرد تو یک زن در زمان حال و استقبال صیغه واحد مؤنث حاضر بحث الخ
تفعلان میکنید و خواهید کرد شما دو زنان در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه مؤنث حاضر بحث الخ
تفعلن میکنید و خواهید کرد شما همه زنان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مؤنث حاضر بحث الخ افعل میکنم
و خواهم کرد من یک مرد یا یک زن در زمانه حال و استقبال صیغه واحد حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ نفعل میکنیم
و خواهیم کرد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه حال و استقبال صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر
و مؤنث بحث الخ فصل اینهمه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع معروف بود چون خواهی که فعل مضارع مجهول
بنا کنی از فعل مضارع معروف علامت مضارع را ضمه ده یعنی اگر ضمه باشد بلکه فتحه باشد برای مجهول یا کسره

بر لغت بعضی چنانچه گذشت و اگر ضمه باشد بحال خود ماند و عین کلمه را فتحه دهند در حال نفی اگر عین کلمه
مضموم باشد یا مکسور و اگر مفتوح باشد بدستور باقی ماند و لام کلمه را بحالت خود بگذارند اگر مقری یافته
نشد تا فعل مضارع مجهول گردد سوال در مضارع مجهول چرا علامت مضارع را مضموم کرده اند جواب
اوّل مجهول فرع معروف است و ضمه فرع فتحه است جواب دوم مناسبت ماضی مجهول که اول آن
هم مضموم است سوال عین کلمه را فتحه چرا دادند جواب تا ضمه او با فتحه عین معتدل شود زیرا که
مضارع ثقیل است از ماضی بسبب زیادتی حروف اتین پس لحاظ اعتدال ضروری است و بعضی از
صرفیان نوشته اند که صیغه یُفعَل مثل فُعِل است در حرکات و سکنات بر این وزن کلمه در عرب
نیامده الا نادر پس این وزن غیر معقول شد و مجهول هم غیر معقول است لهذا اختیار کرده شد سوال
این قاعده بنای مجهول در مضارع رباعی مجرد جاری نیست زیرا که عین را فتحه نمیدهند پس قاعده ساطوره
جمیع ابواب چیست جواب قاعده عامه این است که علامت مضارع را اگر ضمه نباشد ضمه دهند
و ما قبل آخر را فتحه اگر نبود تا مضارع مجهول گردد چون یُضرَب و یُنصَر و یُکرَم و یُدحرَج و امثال اینها

بحث اثبات فعل مضارع مجهول یُفعَل کرده میشود و کرده خواهد شد آن یک مرد در زمان
حال و استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول یُفعَل یُفعَلان یُفعَلون تُفعَل تُفعَلان
یُفعَلن تُفعَل تُفعَلان تُفعَلون تُفعَلین تُفعَلان تُفعَلن اُفعَل نُفعَل معانی این صیغ بر مبتدی مخفی … بود
حاجت بیان نیست **فصل** اینجا گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول بود …
که فعل مضارع منفی بنفی بلا بنا نفی لای نفی لای … که دلالت بنفی فعل کند در اول و … فعل
مضارع در آرند **سوال** بحث لای نفی را بعد بحث مثبت چرا ذکر کرد **جواب** چرا که منفی فرع مثبت
سوال که لای نفی را در اول مضارع چرا آرند **جواب** تا از ابتدای کلام سامع آگاه شود که این
کلام منفی است و لای نفی در لفظ مضارع هیچ عمل نکند بقیاس ما نفی چنانکه بود ای لفظ مضارع
قبل دخول لای نفی همان طریق باشد لیکن عمل در معنی کند و هرگاه … همیشه که در معنی هم
هیچ عمل نکرده است چرا که معنی فعل مضارع چنانکه بود باقی می ماند و نفی از کلمه لا مستفاد میشود
جواب اوان … بقول … عمل فعل مضارع مثبت را معنی فعل مضارع منفی کرده اند و …
… **سوال** نفی فعل مضارع چنانکه از کلمه لا میشود از کلمه …

بیشود نحو ما یفصل به الا الفاسقین پس وجه تخصیص کردن لای نفی چیست جواب کثرت استعمال کلمه لای
نفی بر فعل مضارع به نسبت ای نفی بحث نفی فعل مضارع معروف لا یفعل نمیکند و
نخواهد کرد آن یک مرد در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع معروف
لا یفعلان لا یفعلون لا تفعل لا تفعلان لا یفعلن لا تفعل لا تفعلان لا تفعلون لا تفعلین
لا تفعلان لا تفعلن لا افعل لا نفعل معانی این صیغ بر متدبر مخفی نخواهند ماند بحث نفی فعل
مضارع مجهول لا یفعل کرده نمیشود و کرده نخواهد شد آن یک مرد در زمانه حال و استقبال صیغه
واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع مجهول لا یفعلان لا یفعلون لا تفعل لا تفعلان لا یفعلن لا تفعل
لا تفعلان لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلان لا تفعلن لا افعل لا نفعل معانی این صیغ بر متذکر سابق روشن
اند فصل انچه که گفته شد بحث نفی فعل مضارع معروف و مجهول بود چون خواهی که فعل مضارع
منفی به نفی تاکید بنا کنی لن در اول فعل مضارع معروف باشد یا مجهول در آر سوال بحث نفی بلن را
چرا از بحث نفی بلا در ذکر موخر کرد جواب زیرا چه لای نفی تغیری در لفظ مضارع نمی دهد و لن تغیر
میسازد و انچه تغیری نمیدهد بحال خود باقی ماند اشرف است و اشرف لائق تقدیم است سوال
کلمه لن اصل خود است یا تغیر یافته است جواب نزد سیبویه اصل خود است و حرفی است مستقل معنی
بن نصیب همین است گفته و نزد فراء اصلش لا است الف را بنون بدل کردند و بعضی گفته که هیچ دلیل
نیست بر قول فراء و نزد خلیل اصلش لا ان بود همزه بکثرت استعمال بجهت تخفیف ساقط شد لان گردید
الف را باجتماع ساکنین حذف کردند و رد کرده شده است قول خلیل به این وجه که تقدیم انچه در حیز آن
باشد بران جائز نیست چرا گفته میشود زیدا لن اضرب تقدیم انچه در حیز لن باشد بر لن درست
چنانچه سیبویه از عرب نقل کرده عمرا لن اضرب پس اگر اصل لن لا ان باشد خلیل میتواند که جواب
دهد از وی بدین نمط که کلمه از مقتضای خود بسبب ترکیب تغیری می پذیرد پس جائز است که آن
کلمه هم گفته باشد هنگام ترکیب لن و تجدید وضع حکمش تغیر پذیرفته باشد و بعضی نوشته اند
که اصل لن لا است در آخر نون خفیفه برای تاکید نفی آوردند و باجتماع ساکنین الف افتاد لن
باقیماند سوال لن در اول مضارع چرا می آرند نه در آخر او جواب تا وقت ابتدای تکلم متکلم
سامع آگاه شود که این نفی بلن است سوال مصنف علیه الرحمه در اول فعل مضارع گفته

ودر اول چرا نگفت باوجود آنکه مختصر بود جواب اگر اینجا در اول می‌گفت توهم میشد که ضمیر او راجع
ست بسوی نفی فعل مضارع پس لازم می آمد که لن را در اول نفی فعل مضارع در آرند وحال آنکه
در واقع چنان نیست لهذا برای تصریح ورفع توهم در اول فعل مضارع گفت واین نفی را نفی
تاکید بلن گویند ولن در فعل مستقبل در پنج محل نصب کند **سوال** لن چرا فعل مستقبل را نصب
جواب ان بفتح همزه در حروف ناصبه فعل مستقبل اصل ست ولن مشابه وست در حروف وحرکت
وسکون ودر معنی استقبال پس بمشابهت ان لن نیز نصب کند **سوال** ان بفتح همزه چرا نصب فعل مستقبل
کند **جواب** زیرا چه مشابهت دارد بان که مشبه بفعل وناصب اسم ست در لفظ چنانچه ظاهرست ودر معنی
زیرا چه مدخول هردو باول تاویل مصدر میشود وآن پنج محل اینست واحد مذکر غائب واحد مونث غائب
واحد مذکر حاضر ودو صیغه حکایت نفس متکلم ای وحدان حکایت نفس متکلم تثنیه وجمع حکایت نفس متکلم
ودر هفت محل لن نون اعرابی را ای نونی را که بدل اعراب رفع ست ساقط گرداند ای لن **سوال** لن
نون اعرابی را چرا اسقاط کند **جواب** زیرا چه نون اعرابی بدل رفع ست وهرگاه که لن رفع را اسقاط
کرده نصب پیدا نمود نون اعرابی را که بدل آن ست هم ساقط خواهد کرد چهار تثنیه ای تثنیه مذکر غائب
وتثنیه مونث غائب تثنیه مذکر حاضر وتثنیه مونث حاضر ودو جمع یکی جمع مذکر غائب دوم جمع مذکر حاضر ویکی
واحد مونث حاضر ودر دو کلمه یعنی جمع مونث غائب جمع مونث حاضر ولفظ هیچ عمل نکند ای لن را هیچ
تاثیر این هر دو صیغه نه رفع ست که او را اسقاط شود ونه نصب پیدا سازد ونه نون اعرابی ست که
بعمل لن بیفتد بلکه آخر این هر دو صیغه نون ضمیر جمع ست ولن مضارع را بمعنی مستقبل منفی گرداند
نزد بعضی لن موضوع ست برای تاکید نفی مستقبل نه برای مطلق نفی مستقبل ونزد بعضی برای
تابید نفی مستقبل ست بدلیل قول او تعالی ان الذین کفروا وماتوا وهم کفار فلن یقبل من احدهم
ملء الارض ذهبا ای هرگز وگاهی قبول کرده نخواهد شد از یکی از کفار زر یکه بپری زمین هر وقت ان
گفت که تابید عدم قبول زر بند کو باز جای دیگر مستفاد باشد نه ازین آیت واگر لن برای تابید نفی
مستقبل آید پس تخصیص الیوم در قول او تعالی فلن اکلم الیوم انسیا درست نخواهد شد فتامل وبعضی
بران اند که لن موضوع ست برای نفی مستقبل گاهی بتاکید مستعمل ست وگاهی بتابید بحث نفی
تاکید بلن در فعل مستقبل معروف لن یفعل هرگز نخواهد کرد آن یک مرد در زمانه استقبال

صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا
لن یفعلن لن تفعل لن تفعلا لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن لن افعل لن نفعل و معانی این صیغ
از ما تقدم ظاهر اند بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول لن یفعل هرگز کرده نخواهد شد
آن یکی مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول
لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا لن یفعلن لن تفعل لن تفعلا لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن
لن افعل لن نفعل و معانی این صیغ را حاجت بیان نیست **فصل** انچه که گفته شد بحث نفی تاکید بلن
در فعل مستقبل معروف و مجهول بود چون خواهی که مضارع منفی به نفی جحد بلم بنا کنی لم در اول
فعل مضارع در آرد این را نفی جحد بلم میگویند سوال مصنف بحث لن را بر بحث لم چرا مقدم کرد جواب برای این که لن
فعل مضارع را از حرکت باز نداشت بخلاف لم که از حرکت باز داشت و آخر را جزم کرده و نیز
لن تغییر زمانه نکرد و لم زمانه را متغیر ساخت پس شرفیت مر لن راست سوال لم در اول مضارع
چرا آورده شد جواب تا سامع معرفت بدو متکلم العبد که این نفی جحد بلم است سوال تخصیص دخول
لم یفعل چه راست جواب برای چه عمل لم تبدیل زمانه استقبال است بزمانه ماضی و زمانه جز در فعل
یافته نمیشود سوال کلمه لم بر فعل ماضی چرا داخل نمیشود جواب برای چه عمل او که تبدیل زمانه
استقبال است بزمانه ماضی هنگام دخول لم بر ماضی تحقق نمیشود سوال مصنف در اول
فعل مضارع گفت در اول و چرا نگفت جواب اگر مصنف در اول او میگفت توهم میشد که
ضمیر او راجع است بسوی نفی تاکید بلن و حالانکه لم بر نفی تاکید بلن داخل نمیشود لهذا مصرحا
مصنف علیه الرحمة بیان کرده سوال این را نفی جحد بلم چرا نامیدند جواب جحد بفتح اول
و سکون دوم بمعنی دانسته انکار کردن است کذا فی الصراح و چون ماضی متحقق الوقوع است
پس نفیش گویا دانسته انکار کردن است و اما جحد بالضم و بفتحتین پس بمعنی قلت خیر است
نه بمعنی انکار کذا فی القاموس و منتهی الارب و انچه شارح صرف میر از علی برجندی جحد بفتحتین
نقل کرده مخالف اکثر کتب معتبره لغت است اما صاحب منتخب می نویسد جحد بالفتح و بالضم
و بفتحتین و جحود بالضم انکار کردن بدانستگی انتهی و لم در فعل مضارع در چهار عمل جزم کند
و ضع است برای جزم اگر در آخر او ای فعل مضارع حرف علت نباشد و آن

و احد مذکر غائب و احد مؤنث غائب و احد مذکر حاضر و صدآن حکایت نفس متکلم شنیده و جمع حکایت نفس متکلم
و گاه بضرورت شعر کلمه لم جزم نمی کند و حذف مجزوم بعد لم هم بضرورت درست ست و فصل میان
لم و مجزوم وارد شده است للضرورة و هذا کله مما قال الرضی و اگر در آخر فعل مضارع حرف علت
باشد ساقط گرداند ای لم حرف علت را زیرا چه حرکت که قبل دخول لم از جهت استثقال محذوف
شده بود پس بعد دخول لم اگر سقوط حرف علت نشود عمل لم مفهوم نگردد و نیز حرف علت مبنا سبب
حرکت ست که از مد و اشباع حرکات حروف علت پیدا میشود و چون حرکت از عمل لم ساقط شد
حرف علت نیز ساقط خواهد شد چون لم یدع از باب نصر ینصر ای نخواند آن کلمه در اصلش یدعو بود بضم
واو ضمه بر واو ثقیل داشته ساکن کردند یدعو بسکون واو شد چون لم در اول او در آمد علامت
جزم واو افتاد لم یدع شد و لم یرم از باب ضرب یضرب ای نینداخت آن کلمه در اصلش یرمی بضم یا بود
ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند یرمی بسکون یا شد چون لم در اول او در آمد علامت جزم که
سقوط حرف علت شد لم یرم گردید و لم یخش از باب سمع یسمع ای نترسید آن کلمه در اصلش یخشی
بضم یا بود چون یا متحرک و ما قبل او مفتوح ست یا را الف کردند یخشی بالف شد و لم در اول چون
در آمد الف را ساقط گردانید لم یخش گردانید بدانکه بعد سقوط حرف علت عین کلمه بحال خود باند
و این اکثر ست و گاهی عین کلمه را آخر کلمه اعتبار کرده سکونش ... چون لم یتق که ... گاه
کلمه لم بران آید یا را حذف کرده قاف را ساکن کنند لم یتق بسکون قاف میگویند و حرف علت
سه ست واو و الف و یا **سوال** این سه حرف را حرف علت چرا نامیدند **جواب** زیرا چه این حروف
قبول اعلال میکنند از حذف و ابدال و اسکان پس تغیر راهی ست و ... تعلیل که تغیر ...
دارد و نیز علت بالکسر یعنی بیمار بیست کذا فی الصراح و وقت بیماری ... این سه حرف ...
از زبان مریض بیرون می آید شاعری گوید شعر حرف علت نام کردم واو و الف و یای را ...
گویند وای آنکه مجموعه وی وای باشد **سوال** مجموعه این حروف سه گانه وای دیگر ...
آید و یا ... مصنف ... را خاص نمود **جواب** تا اشاره باشد بوجه تسمیه که کلمه وای از زبان ...
بیرون می آید نه مجموعات دیگر ... حرف علت ساکن لین گویند و اگر با وجود سکون آن حرکت
ما قبل موافق او باشد آنرا حرف مد گویند بسبب ... مد او از حرکت چه الف از فتحه و واو از ضمه و یا

از مد کسره پیدا میشود و بهمین جهت واو را اخت ضمه و یا را اخت کسره و الف را اخت فتحه نامیده اند
سوال اخت میگویند بلفظ اخ چرا تعبیر نکنند جواب زیرا چه حرف حکم تانیث دارد و در لغت کل
ای تثنیه مذکر غائب جمع مذکر غائب و تثنیه مونث غائب تثنیه مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد
مونث حاضر و تثنیه مونث حاضر نون اعرابی را ساقط گرداند ای لم چرا که نون اعرابی بدل رفع
که در واحد بود و هر گاه لم رفع را از واحد ساقط ساخت عوضش را هم ساقط خواهد کرد و در دو محل
در لفظ هیچ عمل نکند ای لم چرا که درین هر دو جا نه رفع هست نه نون اعرابی بدل آن بلکه این نون که
هست نون علامت جمع مونث و ضمیر فاعل ست چنانچه گذشت در آن دو محل اینست جمع مونث
غائب و جمع مونث حاضر و در همه کلمات عمل معنی کند ای لم یعنی صیغه فعل مضارع را بمعنی ماضی منفی
گرداند ای لم سوال لم مضارع را بمعنی ماضی منفی چرا گرداند جواب لم مشابه است بان شرطیه زیرا چه
هر دو عامل جازم اند پس همچنانکه آن ماضی را بمعنی مستقبل گرداند همچنان لم مستقبل را بمعنی ماضی منفی گرداند
حملا للضد علی الضد بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف لم یفعل ای نکرد آن
یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف لم یفعلا لم یفعلوا
لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل و معانی
این صیغ از ما تقدم ظاهر اند بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول لم یفعل کرده نشد
آن یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول لم یفعلا
لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل
لم نفعل و معانی این صیغ ظاهر اند فصل انچه که گفته شد بحث نفی جحد بلم بود چون خواهی که
لام تاکید ای لام مسکر افاده تاکید معانی تاکید و مجرد باشد نه معنی حالیه زیرا چه اگر معنی حالیت داشته باشد
پس اجتماعش با نون تاکید که معنی استقبال پیدا میسازد دشوار است با نون تاکید ای نونیکه افاده
معنی تاکید نماید جمع کنی ای در فعل مستقبل زیرا که الیق بتاکید بحسب عادت غیر موجود است ای استقبال
نه ماضی نه حال کذا فی شرح الزنجانی لام تاکید در اول مستقبل در آر و نون تاکید در آخر او ای مستقبل
زیاده کن سوال نون تاکید بدون لام تاکید در مستقبل داخل میشود یا نه جواب در مستقبلی که در و
طلب باشد چون امر و نهی و تمنی و استفهام البته نون تاکید بدون لام تاکید می آید زیرا چه بسبب وجود معنی

ملت چنانا مناسبت تاکیدان و مستقبلی که خبر محض باشد داخل نشود نون تاکید مگر بعد داخل شدن
لام تاکید باول آن و این ست مذهب محققین و نزد بعضی در مستقبل هم دخول نون تاکید بی
لام تاکید درست است **سوال** مصنف در اول مستقبل گفت در اول مضارع چرا نگفت
جواب برای تنبیه برینمعنی که بهنگام دخول لام تاکید و نون تاکید محض معنی استقبال گرفته میشود
سوال لام تاکید را باول فعل مستقبل و نون تاکید را بآخر آن چرا خاص کردند **جواب** برای چه
لام برای تاکید اسم نیز می آید و نون نمی آید بلکه برای تاکید فعل و اسم مقدم و قوی ست پس حرف
تاکید آن مناسب شد که اول و مقدم باشد و فعل متاخر و ضعیف است پس حرف تاکیدش مناسب
باشد که موخر باشد برای فرق کردن میان تاکید اسم و تاکید فعل و نیز اگر نون تاکید را اول آرند
ابتدا بالسکون لازم خواهد آمد و آن ممتنع ست و نیز نون تاکید مشابه نون تنوین ست محل او آخر کلمه است
و نون تاکید دو نون ست یکی نون ثقیله دوم نون خفیفه هر دو نون را افاده معنی تاکید مستقبل برابر اند
مگر اکثر کوفیان نون ثقیله را اصل و نون خفیفه را فرع آن می پندارند و بصریان هر یکی را اصل می دانند
و نزد بعضی در نون ثقیله تاکید زیاده ست بنسبت نون خفیفه نون ثقیله نون مشدد را گویند و نون
خفیفه نون ساکن را **سوال** نون مشدد را ثقیله چرا گویند **جواب** برای چه مشدد باعتبار آنکه دو حرف
در یکجا بهم می آیند ثقل دارد **سوال** نون ساکن را خفیفه چرا گویند **جواب** برای چه ساکن و واحد خفیف
میباشد از دو متحرک **سوال** نون ثقیله حرف ست داخل در حرف بنا ست و اصل در بنا سکون
ست پس نون ثقیله چرا متحرک شد **جواب** اگر حرکت نمیداد اجتماع ساکنین آمدی و نون علی غیر حده
لازم می آید و این ممتنع ست **سوال** از جمله حرکات فتحه را چرا خاص کردند **جواب** برای چه فتحه اخف
حرکات ست و نون ثقیله در چارده کلمه در آید بسبب نبودن مانعی و نون خفیفه در هشت کلمه در آید زیرا که
در شش باقی مانعی ست چنانچه واضح خواهد شد و آن هشت کلمه اینست واحد مذکر غائب جمع مذکر غائب
واحد مونث غائب واحد مذکر حاضر جمع مذکر حاضر واحد مونث حاضر وحدان حکایت نفس متکلم
تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم و ماقبل نون ثقیله در پنج محل مفتوح باشد و در دو محل مضموم و در یک محل مکسور
و در شش محل ساکن می باشد آن پنج محل این ست واحد مذکر غائب واحد مونث غائب واحد مذکر حاضر
و در صیغه حکایت نفس متکلم ای وحدان حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم **سوال**

ماقبل نون ثقیله را در هیچ محل ساکن چرا نکردند جواب تا اجتماع ساکنین علی غیر حده لازم نیاید
سوال منجمله حرکات فتحه چرا دادند جواب فتحه خفیف است و نون ثقیله ثقیل پس بایستی
که ماقبلش فتحه دهند تا ثقل بر ثقل لازم نیاید و شارح محقق جواب وهم آورده بقول خود و نیز
نون ثقیله مثل لام بر معنی تاکید دلالت میدارد و لهذا مثل لام تاکید مفتوح نمودند انتهی مخفی مباد
که این جواب با سوال مطابقت ندارد زیرا چه سائل از وجه فتحه ماقبل نون ثقیله در هیچ محل سوال
میکند و مجیب به وجه مفتوح شدن خود نون ثقیله بیان ساخته فافهم و در جمع مؤنث غائب و جمع
مؤنث حاضر میان نون جمع و نون ثقیله الف فاصل ای فصل کننده میان هر دو نون در آید
سوال حاجت الف آوردن چیست جواب تا اجتماع سه نون زائد لازم نیاید یکی نون جمع
دوم نون ثقیله که بمنزله دو نون است زیرا چه اجتماع سه نون امر مکروه است سوال الف را برای
فصل چرا خاص کردند جواب بنظر خفت آن سوال حاجت آوردن فاصل چه و نون جمع را اگر
حذف میکردند اجتماع سه نون لازم نمی آمد جواب اول نون جمع علامت تانیث ضمیر فاعل
است اگر آنرا حذف میکردند معلوم نمیشد که فاعلش مذکر است یا مؤنث پس فاعل مجهول میماند
جواب دوم اجتماع ساکنین لازم می آمد میان لام کلمه ماقبل نون است و نون اول از نون ثقیله
سوال لام را حرکت میدادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آمد جواب کسره ثقیل است و نون ثقیله هم
ثقیل است و اگر فتحه میدادند پس جمع مؤنث غائب با واحد مذکر غائب و جمع مؤنث حاضر با واحد
مذکر با فرشته میشد و اگر ضمه میدادند پس جمع مؤنث غائب با جمع مذکر غائب و جمع مؤنث حاضر
با جمع مذکر حاضر مشتبه میشد سوال اگر الف فاصل نمی آوردند یکی را از نون ثقیله حذف میکردند
اجتماع سه نون لازم نمی آمد جواب اگر یکی را از نون ثقیله حذف میساختند نون جمع و نون [illegible]
ثقیله مدغم میشد پس حالت فاعل لازم آید معلوم نشود که مذکر است یا مؤنث یا اجتماع ساکنین میان
لام و نون اول مدغم لازم خواهد آمد و این هر دو ممتنع است این است تقریر بعضی از شراح و شارح محقق برای
آورده که از این کلام هر دو معلوم میشود که هر دو قباحت لازم نمی آید و حالانکه هر دو قباحت لازم می آید
پس معلوم نیست که چه مطلب فهمیده اند یا سکوت [illegible] بالله التوفیق که اگر تشدید را بر بالمعه الکلمه
حمل کنند هیچ ایرادی لازم نیاید پس ضرورت چیست که بر بالمعه الجمع حمل کرده ایرادها [illegible] سوال

در لیتمنّنی اجتماع سه نون شده است **جواب** چون نون وقایه معنی ندارد لهذا از اعتبار ساقط شد
سوال نون وقایه کدام نون را گویند **جواب** هرگاه یای ضمیر متصل فعل شود بسبب مناسبت
آن کسره ماقبل آن لازم آید لهذا میان فعل و یای ضمیر نون را می آرند که وقایه یعنی صیانت و حفاظت
میسازد آخر فعل را از قبول کسره **سوال** در لیکونن سه نون جمع شدند **جواب** هر سه نون
زائد نیستند بلکه اول اصلی است و در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر واو دور کرده شود بجهت لزوم
اجتماع ساکنین میان واو جمع و نون مدغم و ماقبل واو ای نون ثقیله در جمع مذکر ضمه گذاشته شود تا دلالت
کند ای ضمه بر حذف او **سوال** درینجا حذف فاعل لازم آمد زیرا چه واو ضمیر فاعل است و این
ممنوع است **جواب** ضمه قائم مقام آن موجود است و چنین حذف درست است فتامل و از
صیغه واحد مؤنث حاضر یا دور کرده شود بجهت لزوم اجتماع ساکنین میان یای تانیث و نون
مدغم و ماقبل واو ای نون ثقیله در صیغه واحد مؤنث حاضر کسره گذاشته آید تا دلالت کند ای کسره
بر حذف یا **سوال** در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر اگرچه اجتماع ساکنین گردید
مگر علی حده است یعنی ساکن اول مده است و ساکن دوم مدغم و چنین اجتماع ساکنین جائز است پس چرا واو
و یا را حذف کردند **جواب** اول اجتماع ساکنین علی حده جائز است نه اینکه التقای هر دو ساکن واجب است
پس درین صیغ هرگاه کلمه ثقیل شد و طوالت کلمه لازم آمد و دال بر واو یعنی ضمه و دال بر یا یعنی کسره
موجود بود لهذا برای تخفیف واو و یا را حذف کردند **جواب** دوم اجتماع ساکنین علی حده در کلمه واحده
درست است و درین صیغ در دو کلمه است زیرا چه ضمائر کلمه دیگر اند و نون کلمه دیگر و این است وجه حذف
واو و یا در نون ثقیله اما حذف او و یا در نون خفیفه پس بخوف اجتماع ساکنین درین صیغ علی غیر حده
لازم آید لهذا حذف کرده خواهد شد **سوال** الف را در تثنیه چرا حذف نکردند با آنکه اجتماع ساکنین ای اجتماع
ای الف و نون مدغم در دو کلمه واقع است و دال یعنی فتحه هم موجود است **جواب** اینجا برای حذف الف مانعی است
و آن التباس آن بواحد و ثقل هم پیدا نیست و نیز بعضی از بحث ادغام در مبحث امر انشاء الله تعالی
نوشته خواهد شد **تنبیه** بدانکه حذف واو از جمع مذکر و حذف یا از واحد مؤنث مشروط است بشرط آنکه
واو و یا مده باشد و الا واو و یا را حذف نسازند برای فقدان ضمه دال بر واو باشد و فقدان کسره دال بر یا شود
بلکه برای دفع التقای ساکنین بلحاظ مناسبت او را حرکت ضمه دهند چون اخشونّ و یا را حرکت کسره چون اخشینّ

سوال اجتماع ساکنین که اول مده وثانی مدغم باشد چرا جائز شد جواب سبب آنکه ساکن دوم که مدغم ست تلفظ آن نمیشود مگر بتبعیت مدغم فیه نه استقلالا پس گویا در کلام نیست مگر ساکن واحد و نون تقیله در شش محل ای جائیکه پیش الف افتد مکسور باشد چهار تثنیه ای تثنیه مذکر غائب و تثنیه مؤنث غائب و تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر و دو جمع ای جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر سوال در این شش محل نون ثقیله چرا مکسور باشد جواب بسبب آنکه نون تقیله درین صیغها مشابه نون تثنیه است چرا که هر یکی ازین هر دو زائد است و بعد الف واقع شده پس مثل نون تثنیه مکسور شد و در باقی هشت محل ای جائیکه بعد الف نه افتد یعنی واحد مذکر غائب و جمع مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم مفتوح باشد سوال درین هشت محل نون ثقیله چرا مفتوح شد جواب زیرا چه فتحه اخف الحرکات ست و نون ثقیله ثقیل ست و مشابهت تثنیه هم نیست پس مناسب که فتحه داده شود و نون خفیفه در محلیکه الف باشد ای در جائیکه قبل نون ثقیله بلا فصل الف باشد نیاید و آن شش محل ست چهار تثنیه و دو جمع مؤنث غائب و حاضر و یونس و بعضی از کوفیین آوردن نون خفیفه درین شش صیغه جائز میدارند و یونس آنرا بحال خود ساکن میدارد و دیگران او را کسره میدهند و علامه تفتازانی گفته که این مذهب قابل اعتماد نیست زیرا چه مخالف قیاس و استعمال فصحا ست و جواب میدهد یونس از التقای ساکنین بدین وجه که الف که واقع ست قبل نون بمنزله عدم ست زیرا چه خفیف ست و قبلش فتحه ست پس گویا که اجتماع ساکنین نیست و صفی بن نصیر مذهب یونس را پسندیده نوشته سوال درین شش محل نون خفیفه چرا نمی آید جواب بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده ای الف و نون خفیفه سوال الف را خواه نون خفیفه را چرا حرکت ندادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آید جواب اگر خواه نون خفیفه را حرکت میدادند خلاف وضع هر یک لازم می آید سوال یکی از الف و نون خفیفه چرا حذف نکردند جواب اگر نون خفیفه را حذف میکردند التباس بغیر الحاق [illegible] کذا فی بعض شروح الفصول و اگر الف را حذف میکردند مشابه بواحد میشد سوال [illegible] در هر چهار تثنیه میشد و اما در دو جمع مؤنث غائب و حاضر اگر الف فاصل نشود و نون خفیفه [illegible] لازم نیاید جواب اول درین صورت لازم می آید اجتماع دو نون زائد و این هم مستکره است جواب دوم هرگاه درین دو صیغه وقت دخول نون ثقیله برای دفع اجتماع نونات الف فاصل آورده شد در نون ثقیله

لنفعلن صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث و معانی این صیغ ظاهر اند بحث لام تاکید
با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول لَیُفعَلَن هر آینه هر آینه کرده خواهد شد آن یک مرد در
زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول لَیُفعَلَن
لَتُفعَلَن لَتُفعَلِن لَتُفعَلَن لَاُفعَلَن لَنُفعَلَن معانی این صیغ ظاهر اند تتمه آنچه که گفته شد بحث اثبات
لام تاکید با نون تاکید در فعل مستقبل معروف و مجهول بود و چون خواهی که مستقبل منفی بلا یا بما با نون
تاکید بنا کنی نون ثقیله یا خفیفه را در آخر او در آر نفی فعل مستقبل معروف یا مجهول بلا یا بما با نون ثقیله یا خفیفه
گردد و آنچه ساقط شود در بحث نون ثقیله اثبات همان در نفی نیز ساقط گردد و در هر صیغه که نون خفیفه
در اثبات در نیاید در نفی هم در نیاید و تصریف آن بر قیاس تصریف اثبات است با زیادت حرف نفی و
این جا حسب گفته که [illegible] در نفی کم است فصل آنچه که گفته شد بحث فعل مضارع معروف و مجهول
مثبت و منفی مؤکد و غیر مؤکد بود و چون خواهی که امر بنا کنی امر گرفته میشود از فعل مضارع سوال
تعریف امر چیست جواب امر فعلی است موضوع برای طلب فعل اعم است از آنکه متکلم خود را عالی پندارد
یا عاجز یا مساوی و این است اصطلاح اهل عربیه و نزد ارباب اصول در امر استعلا معتبر است و آنچه بر وجه استعلا
بلکه بر وجه خضوع باشد او را دعا نامند و با لتماس [illegible] التماس است سوال چنین افعال را امر چرا نام کردند
جواب زیرا چه امر در لغت بمعنی فرمودن است و مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی پیداست سوال امر را
از فعل مضارع بنا می سازند از فعل ماضی چرا بنا نمی سازند جواب بسبب مناسبت استقبالیت که در امر زمانه
مستقبل مستفاد است زیرا چه امر کرده نمیشود بچیزی که گذشته است چه درین امر تکلیف ما لا یطاق است و همچنین امر
کرده نمیشود بایجاد موجود فی الحال که محال است سوال مبحث امر را از مبحث فعل مضارع چرا ذکر [illegible] کرده
جواب زیرا چه امر ماخوذ است از مضارع و ماخوذ ملحق بماخذ است این است مذهب بعضی از صرفیان و [illegible]
فصول اکبری گفته که امر از مضارع مشتق نبود چرا که [illegible] در امر باقی نیست و در مشتق [illegible] ماده
و معنی ضروریست بلکه امر مشتق است از مصدر غائب از غائب حاضر از حاضر [illegible] معروف و مجهول از مجهول
متکلم از متکلم [illegible] مناسبت میان فرع و اصل چون خواهی که امر حاضر معروف بنا کنی از مضارع حاضر
علامت مضارع را که تا است حذف کن سوال امر حاضر معروف علامت مضارع را چرا حذف میسازند جواب [illegible]
نشود به مضارع [illegible] جواب دوم زیرا چه از فعل مضارع [illegible] ابقای [illegible] سوال

برای حذف علامت مضارع چرا امر حاضر معروف را خاص کردند جواب بسبب کثرت استعمال آن که مقتضی خفت او
و لهذا در امر حاضر مجهول حذف نمیکنند بسبب قلت استعمال آن سوال بعد حذف علامت مضارع همزه می آرند پس
تخفیف در لفظ چه شد جواب آمدن همزه وصل در هر امر حاضر نیست چنانچه می آید و همزه در حالت وصل می افتد
پس باعتبار آن شاید سوال مصنف رح طریقه بنای امر حاضر معروف را چرا در ذکر مقدم کرد جواب بار چه سوای
آن نزد بعضی داخل در مضارع ست و در حقیقة امر حاضر معروف ست و لهذا در تعبیرش میگویند مضارع معروف
یا مجهول بلام امر بعده ای بعد حذف علامت مضارع بنگر متحرک بماند یا ساکن اگر متحرک بماند آخر را ای لام
کلمه را ساکن کن اگر حرف علت نباشد سوال در امر حاضر معروف سکون از کجا رسید جواب اصل در افعال
بسبب فقدان معانی موجبه اعراب بنا ست و مضارع بسبب مشابهت تامه با اسم فاعل معرب کرده شده بود چون
علامت مضارع حذف کرده شد مشابهت تامه با اسم فاعل باقی نماند پس آن بنا عود کرد و اصل در مبنی
سکون ست لهذا ساکن کرده شد چون از تعد که مضارع حاضر معروف ست عد ساخته شد و از تضع که مضارع
حاضر معروف ست ضع و در صراح می آرد وعد نوید دادن وضع نهادن بر جا بدانکه یعد در اصل یوعد بود از باب
ضرب یضرب او افتاد میان یای مفتوح و کسره لازم واو را حذف کردند یعد شد و تعد در اصل توعد بود اگرچه اینجا
قاعده یافته نشد مگر طرداً للباب واو را حذف کردند تعد شد و قس علی هذا اعد و نعد و چون خواستند که امر حاضر
معروف بنا کنند تا علامت مضارع را حذف کردند ما بعد آن متحرک ست آخر را ساکن کردند عد شد سوال
در یوعد که مضارع مجهول ست چرا بر اتباعیت یعد واو را حذف نکردند جواب مجهول مغایر معروف
ست بخلاف تعد و اعد و نعد و یضع در اصل یوضع بکسر ضاد بود واو میان یای مفتوح و کسره لازم افتاد
حذف کرده شد یضع گردید و در تضع که اصلش توضع ست اگرچه قاعده یافته نشد مگر طرداً للباب
واو را حذف کردند بعده برای رعایت حرف حلق که ثقیل ست کسره ضاد را بفتحه بدل کردند
یضع و تضع بفتح ضاد شد هرگاه خواستند که امر حاضر معروف بنا سازند تا علامت مضارع را حذف
کردند بعده متحرک ماند آخر را ساکن کردند ضع شد سوال در یعد و اخوات او چرا رعایت حرف
حلق فتحه ندادند جواب اول فتحه برعایت حرف حلق سماعی ست یا قیاسی نیست جواب دوم حرف
حلق برای فتحه علت مجوزه ست نه موجبه سوال در یذر با وجودیکه حرف حلق نیست چرا فتحه دادند جواب
بلحاظ آنکه در معنی یدع ست که در آخر او حرف علت باشد ساقط شود یا اگر ساقط نشود معلوم نخواهد شد

که این سکون بجهت بنای امر رسیده است یا همان سکون است که از پیشتر حاصل است چون از تقی ق یقی از اصل
یوقی بود واو افتاد میان یای مفتوحه و کسره لازم حذف کرده شد و ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند یقی شد
و تقی در اصل توقی بود اگرچه قاعده حذف واو یافته نشد مگر طرداً للباب حذف کردند و ضمه بر یا ثقیل بود
حذف کرده یا را ساکن کردند تقی شد چون خواستند که امر حاضر معروف بنا کنند تای علامت مضارع را
حذف کردند و بعد آن متحرک است و بآخر کلمه حرف علت است آنرا حذف کرده علامت جزمی سقوط حرف علت
پنداشتند ق شد در صراح می آرد وقایة بالکسر نگاه داشتن و اگر ساکن بماند امی بعد حذف علامت مضارع
نظر کن در عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح همزه وصل مکسور در اول و بجای علامت مضارع در آر سوال
بعد حذف علامت مضارع اگر ساکن باشد همزه وصل چرا می آرند جواب تا ابتدا بسکون لازم نیاید سوال
همزه را چرا بزیادت خاص کردند حرف دیگر را چرا زاید نکردند جواب برای آنچه همزه از حروف حلق است و حروف
حلقیه بر حروف باقیه بقوت و شرافت مقدم اند سوال از میان حروف حلق چرا همزه را خاص کردند
جواب برای آنچه او بالف بدل میشود و الف حرف علت است پس همزه را مناسبت گردید با حرف علت
که کثیر الدور و مستحق زیادت اند لهذا از دیاد شد الشیء افتاد سوال این همزه را همزه وصل چرا نامند جواب
زیرا که این همزه ما قبل خود را با مابعد خود وصل میسازد و خود از میان بیرون آید و مقابل او همزه قطع است
که مابعد خود را از ما قبل خود قطع میسازد چون همزه باب افعال سوال فا کلمه را حرکت چرا نه دادند که
ابتدا بسکون لازم نمی آید و حاجت همزه نمی افتاد جواب اگر فتحه میدادند التباس بماضی می آمد در حالت وقف و
و اگر کسره میدادند در مضموم العین خروج از کسره سوی ضمه لازم می آمد اگر ضمه میدادند در مکسور العین خروج
از ضمه سوی کسره لازم می آید و باقی ابواب [illegible] باب [illegible] کردند سوال در اضرب [illegible]
همزه وصل مکسور چرا آوردند جواب اگرچه کسره اصل است همزه وصل سوال اصل در همزه وصل کسره [illegible]
جواب برای آنچه همزه وصل حرف است و اصل در حروف سکون است و ساکن را وقتیکه حرکت داده شود حرکت
کسره میدهند سوال ساکن را وقتیکه حرکت میدهند کسره چرا میدهند جواب اول ساکن [illegible]
و کسره هم منزله عدم است زیرا که در فعل داخل نمیشود و در اسم غیر منصرف هم داخل نمیشود و لیکن منزله
عدم گردید بدین مناسبت ساکن را حرکت کسره میدهند کذا فی بعض حواشی تعلیل البیضاوی جواب
دوم فتح اخف است و ضمه اثقل و کسره متوسط است و خیر الامور اوسطها لیس کسره اختیار کرده شد

سوال در افعل مفتوح العین چرا همزهٔ وصل را فتحه ندادند جواب برای ترک اصل که کسرهٔ همزهٔ وصل ست
وجهی وجیه موجود نبود پس اصل خود را واگذاشتند و تغیری ندادند و اتباع عین امر ضروری لازم نیست
سوال الف ایمن با وجودیکه همزهٔ وصل ست و اصل او کسره ست چرا فتحه دادندش جواب ایمن جمع
یمین ست و این همزهٔ وصل نیست بلکه همزهٔ قطعی ست بسبب کثرت استعمال بنظر خفت فتحه داده شد
و بهمین جهت در تلفظ حکم همزهٔ وصل پیدا کرده سوال در الف تعریف با وجودیکه همزهٔ وصل ست
و اصل او کسره ست چرا فتحه دادند نحو الرجل جواب بسبب کثرة استعمال سوال در اکرم چرا همزهٔ
امر را فتحه دادند با وجودیکه عین کلمه مکسور ست می بایست مکسور میشد جواب این همزهٔ امر نیست بلکه
الف قطعی ست که از تکرم که در اصل تاکرم بود محذوف شد چون علت حذف آن در امر باقی نماند
اعادهٔ آن کرده شد سوال از تاکرم الف را چرا حذف کردند جواب بسبب اجتماع همزتین در ااکرم یک همزه
حذف کرده شد و طرداً للباب در جمیع صیغ همچو تکرم و یکرم و نکرم حذف کردند سوال از تکرم چون
امر حاضر معروف بنا کردند تا را حذف کرده همزهٔ محذوفه را باز آوردند و آخر را ساکن کردند اکرم گشته
پس وقت بنای امر حاضر معروف از تعد بعد حذف تا واو محذوف را چرا باز نمی آرند جواب اگر واو را
باز آرند بسبب سکونش حاجت همزهٔ وصل خواهد افتاد و اوعد خواهد گردید پس از آن برعایت مضارع که
اصل ست اعلال مضارع درو جاری کرده واو را حذف خواهند کرد پس باز آوردنش ضایع است
لهذا باز نمی آرند کذا قال الرضی سوال در اعلم مثلا همزهٔ وصل در خط چرا محذوف نمیشود جواب تا مشتبه
نشود بامر علم یعنی عَلِّم سوال از اعراب قطع التباس خواهد شد جواب گاهی اعراب را ترک میسازند
پس بهمین جهت بلکه تفرقه میان عُمر بضم عین و فتح میم [illegible] بفتح و سکون میم واو را در عمرو بفتح عین
و سکون میم نویسند و اگر اعتماد برای رفع التباس بر حرکت می بود حاجت این تفرقه هیچ نبود سوال
چرا در عمرو بفتح عین و سکون میم واو را زائد کردند و در عُمر بضم عین و فتح میم جواب زیرا چه در عمرو
بفتح عین و سکون میم اول حرف مفتوح ست و بعد از آن ساکن پس زیادتی واو در ینجا موجب ثقل نیست
بخلاف عُمر بضم عین و فتح میم تنبیه اختلاف کرده اند در ینکه همزه حرکت است یا حرف بعضی بر آنند که حرکت است
حرف نیست اگر حرف بودی او را صورتی معین در خط بودی حال آنکه صورتی معین در خط نیست و اکثر بر آنند
بآنکه حرف ست زیرا چه گاهی ساکن هم میشود پس اگر حرکت باشد لازم می آید اجتماع نقیضین که حرکت و سکون

كذا في بعض الشروح و بر وطائفه اولى میتوان گفت که برای آخر حرف صورتی معین بود بن اصل نبا اگر
کسی تصریح کرده باشد باعتبار اکثر خواهد بود فافهم و آخر را ساکن کن بوجهیکه سابق گذشت اگر حرف علت
نباشد چون از تسمع اسمع و از تضرب اضرب چون خواستند که از تسمع و تضرب بناء امر حاضر معروف سازند
تای علامت مضارع را حذف کردند لعدش سین و ضاد ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه که در تسمع
مفتوح ست و در تضرب مکسور ست همزه وصل مکسور در اول کلمه آوردند و آخر را ساکن کردند اسمع
اضرب شد و اگر در آخر آن حرف علت باشد ساقط شود بوجهیکه گذشت چون از ترمی ارم و اصل ترمی
بود از باب ضرب یضرب ضمه یا دشوار داشته ساکن کرده ترمی شد چون امر حاضر معروف بنا کردند علامت
مضارع را حذف کردند ما بعدش را ساکن یافتند و عین کلمه را مکسور یافته همزه وصل مکسور در اول کلمه در آوردند
و یا که حرف علت ست ساقط شد ارم گردید و از تخشی اخش و اصل تخشی بود از باب سمع یسمع یا متحرک ما قبل
او مفتوح یا را الف کردند تخشی شد چون بناء امر حاضر معروف خواستند تا را حذف کرده ما بعد آن ساکن
و عین کلمه را مفتوح یافتند همزه وصل مکسور آوردند و الف را که در آخر کلمه است حذف کردند اخش شد و اگر
عین کلمه مضموم باشد همزه وصل مضموم در اول در آرند سوال مثل اکتب ای مضموم العین همزه را کسره که اصل
است در همزه وصل چرا ندادند جواب بر تقدیر کسره خروج از کسره سوی ضمه لازم می آید و این مکروه است سوال
کاف فاصل موجود است پس خروج از کسره سوی ضمه لازم نمی آید جواب حرف ساکن مانع فاصل قوی
نیست اعتبار ندارد و لهذا او قنوة را بیا بدل کرده قنیة می گویند زیرا که نون ساکن بمنزله معدوم است
پس واو بسبب کسره ما قبل ای قاف یا شد سوال همزه را فتحه چرا ندادند با آنکه فتحه اخف است جواب
بر تقدیر موافقت عین کلمه یعنی اگر فتحه میدادند با واحد متکلم مضارع معروف در حال وقف ملتبس [illegible] و آخر را
ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تنصر انصر تا علامت مضارع را حذف کرده ما بعدش را ساکن
و عین کلمه را مضموم یافتند همزه وصل مضموم در آوردند و آخر را ساکن کردند انصر شد و اگر در آخر او حرف علت
باشد ساقط شود بوجهیکه گذشت چون از تدعو ادع و اصل تدعو بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل بود از واو ساکن شد
کردند تدعو بسکون واو شد چون بناء امر حاضر معروف خواستند تای علامت مضارع را حذف کردند
ما بعد را ساکن عین کلمه را مضموم یافتند همزه وصل مضموم در اول کلمه آوردند و آخر او حرف علت است ساقط شد
ادع شد چون خواستی امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول بنا کنی لام مکسور در اول وای علامت مضارع آر

سوال درین صیغ علامت مضارع را چرا حذف نکردند جواب بسبب قلت استعمال اینها پس زیادت
حرف درینها مضائقه ندارد سوال در امر غائب لام امر چرا زائد کردند جواب بمناسبت آنکه لام
از وسط مخارج می برآید و غائب نیز متوسط ست میان متکلم و مخاطب سوال لام امر در مخاطب معروف
نمی آید در مخاطب مجهول چرا زائد گردید جواب مخاطب معروف بسبب کثرت استعمال خفت کرده شد
و مخاطب مجهول قلیل الاستعمال ست سوال لام امر را باول کلمه چرا آوردند جواب تا از ابتداء کلام معلوم
شود که این نوع دیگر ست از کلام سوال لام جاره بروقت دخول و بر مظهر چرا مکسور میشود جواب بجهت
مشابهت وبالاسم جاره وقت دخول او بر مظهر چون لزید زیرا چه جزم که عمل لام ست مخصوص ست بافعال
همچو جر که عمل لام جر ست مخصوص ست باسماء سوال لام جاره بروقت دخول و بر مظهر چرا مکسور میشود جواب
بموافقت عمل خود زیرا چه عمل او جر ست سوال هرگاه لام جاره بر مضمر داخل شود چون له و لک و لها
چرا مفتوح میشود جواب حروف مفرده بسبب اینکه اگر مبنی بر سکون باشند ابتدا بالسکون لازم خواهد
مبنی بر حرکت شده اند و چون فتحه اخف سکون ست در خفت لهذا در بنا اینها فتحه اختیار کرده شد لذا
قال المحقق اللاهوری فی حاشیته لتفسیر البیضاوی سوال این لام جاره با لام تاکید که بر ضمیر داخل شود مشتبه
خواهد شد که او هم مفتوح میباشد جواب ضمیر لام جاره متصل و ضمیر لام تاکید منفصل میشود چون له و لهو
پس التباز حاصل ست سوال جر چرا مختص شد باسم جواب زیرا چه جر حاصل اضافت ست و اضافت
خاصه اسم سوال جزم چرا در فعل خاص شد جواب زیرا چه فعل ثقیل ست پس محتاج شد بطرف خفت
باسکان سوال لام امر را بسبب دخول واو یا فا ساکن چرا می کنند چون ولیضرب فلیضرب جواب
واو و فا بمنزله [illegible] کلمه میشوند که وقف بر اینها بدون کلمه ممتنع ست پس بنظر تخفیف [illegible] را حذف کردند
چنانکه در فخذ فخذ میگویند و اما ثم پس لام را بر فا حمل کردند بمناسبت میان هر دو کلمه در تعقیب
دال اند سوال حرف ی از حروف علت مقام لام امر چرا زائد نکردند جواب در خصوصیت در امر غائب اجتماع
دو حرف علت لازم می آید یکی علامت مضارع دوم علامت امر و این ثقیل ست و مخاطب مجهول را
بر وی حمل کردند و آخر الجزم لکن اگر حرف علت در آخر کلمه نباشد در تعبیر بلفظ جزم تنبیه ست بر اینکه
امر بالام معرب ست سوال عامل جزم کدام ست جواب همین لام امر که مشابهت دارد با حرف شرط
همچنانکه حرف شرط معنی استقبال پیدا می سازد آنچنان لام امر معنی استقبال پیدا میکند پس مشابهت

لام امر عمل حرف شرط میسازد و اگر در آخر کلمه حرف علت باشد ساقط شود زیرا چه اگرچه ساقط نشود عمل لام امر
مفهوم نشود چه سکون از پیشتر بود چون لیدع در اصل یدعو بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل داشته ساکن
کردند یدعو بسکون واو شد چون خواستند که امر غائب معروف بنا کنند لام امر آوردند و آخر را
که حرف علت بود حذف کردند لیدع شد و لیرم در اصل یرمی بضم یا بود ضمه بر یا ثقیل داشته ساکن کردند
یرمی بسکون یا شد چون لام امر آوردند علامت جزمی سقوط حرف علت شد لیرم گردید و لیخش در اصل
یخشی بضم یا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح یا را با الف بدل کردند یخشی با الف گردید چون لام امر آوردند الف ساقط گشت
لیخش گردید و نون تاکید ثقیله باشد خواه خفیفه چنانچه در مضارع می آید اینجا هم بطور بلکه فرقی نیست از حذف او دوباره
ادخال الف و غیره در امر نیز می آید سوال در آخر امر نون تاکید چرا آورده میشود جواب برای تاکید طلب
زیرا چه امر موضوعست برای طلب بحث امر حاضر معروف افعل بکن تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد
مذکر بحث امر حاضر معروف افعلا بکنید شما دو مردان در زمانه استقبال صیغه تثنیه مذکر بحث الخ سوال نون
اعرابی را چرا حذف کردند جواب زیرا چه او بدل اعرابست ای رفع و هرگاه اعراب وقت بنا امر ساقط
میشود نون اعرابی هم ساقط خواهد شد افعلوا بکنید شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث الخ
افعلی بکن تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الخ افعلا بکنید شما دو زنان در زمانه استقبال
صیغه تثنیه مؤنث بحث الخ افعلن بکنید شما همه زنان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث بحث الخ سوال نون جمع
مؤنث را چرا حذف نمی کنند چون نون اعرابی جواب زیرا چه این علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل است و علامت
تغیر نه پذیرد فائده نزد کوفیین در امر حاضر معروف نیز لام امر داخل میشود و او معرب است و مجزوم بلام امر که
مقدر است و اصل افعل لتفعل [illegible] و لام بسبب کثرت استعمال حذف شد و علامت مضارع برای سبب فرق
میان مضارع و امر حذف [illegible] باقی ماند فا ساکن ناگزیر همزه وصل آورده شد همزه وصل بجای علامت مضارع دلیل کوفی
بقول باری تعالی فلتفرحوا باظهار لام امر با تای مخاطب این است قراءة یعقوب بصریان جواب میدهند که
این قراءة شاذه است اعتماد ندارد دیگر قرای معتبرین فلیفرحوا بیای تحتانیه خوانده اند بحث امر حاضر
مجهول لتفعل باید کرده شوی تو یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول لتفعلا لتفعلوا لتفعلی لتفعلا لتفعلن
حاجت بیان معنی این صیغ نیست بحث امر غائب معروف لیفعل باید که بکند آن یک مرد صیغه واحد مذکر
بحث امر غائب معروف لیفعلا لیفعلوا لتفعل لتفعلا لیفعلن لافعل لنفعل بر عاقل معانی این صیغ مخفی نیست

بحث امر غائب مجهول لیفعل باید کرده شود آن یکم وصیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول
لیفعلا لیفعلوا لتفعل لتفعلا لیفعلن لافعل لنفعل سه تیقظ معانی این صیغ ظاهر اند فائده
گاه باشد که لام امر القیاس قرینه ساقط میسازند چنانچه در قول باری تعالی قل لعبادی الذین امنوا
یقیموا الصلوة ای لیقیموا الخ کذا قیل سوال در امر چرا بحث حاضر معروف را علحده ذکر کرد و بحث
غائب معروف را علحده جواب زیرا که در صیغه معروفش تغیر تام از فعل مضارع گردیده است
بخلاف صیغه غائب معروف که تغیری ناقص است ولهذا جدا جدا ذکر کرد سوال در صیغه متکلم چرا
بحثی علحده نکرد جواب بسبب قلت عدد اینها و قلت استعمال اینها زیرا چه امر نفس خود قلیل است
بنسبت امر غیر خود را سوال در صیغه متکلم را بضمن بحث غائب معروف چرا ذکر کرد جواب این که طریقه
بنای امر غائب امر متکلم یکی است لهذا در یک بحث ذکر کرده شدند سوال طریقه بنای امر حاضر مجهول
وامر غائب مجهول یکی است پس چرا در یک بحث هر دو را ذکر نکرد جواب در معروف هر دو بحث امر حاضر
وامر غائب جدا ذکر کرده شدند پس باتباع او در مجهول هم هر دو بحث امر حاضر وامر غائب علحده علحده ذکر
کرده شدند ونهی را نیز بطریق امر مذکور کرده است چنانچه واضح خواهد شد بجهت مناسبت امر ونهی در فعلیت و
انشائیت فقد بر بحث امر حاضر معروف با نون ثقیله افعلن بر آئینه بکن تو یکم صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف با نون
ثقیله افعلان افعلن صیغه جمع مذکر حاضر افعلن صیغه واحد مونث حاضر افعلان افعلنان سوال در افعلن لام را حرکت چرا دادند
تا اجتماع ساکنین یعنی لام ونون مدغم لازم نیاید سوال فتحه را چرا خاص کردند جواب بسبب خفت فتحه بثقل نون ثقیله تعادل
پیدا گردید سوال در افعلن واو را چرا حذف کردند جواب بسبب اجتماع ساکنین ای واو ونون مدغم سوال در افعلن
یا را چرا حذف کردند جواب بسبب اجتماع ساکنین ای یا ونون مدغم سوال در افعلان الف را چرا حذف نکردند
با وجود اجتماع ساکنین ای الف ونون مدغم جواب اول تا التباس بواحد لازم [illegible] سوال نون تاکید در تثنیه مکسور است
ونون تاکید در واحد مفتوح است پس التباس مرتفع شد جواب التباس در کتابت خواهد شد و درین جواب خدشه
است زیرا چه التباس در کتابت میان واحد مذکر حاضر وجمع مذکر حاضر نیز موجود است جواب دوم اصل در نون
فتحه است بسبب خفت و در تثنیه نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه در وقوع آن بعد الف
پس وقتی که الف حذف کرده خواهد شد کسره نیز خواهد رفت پس التباس بواحد لازم خواهد آمد جواب سوم
چون الف متصل شده بنون بجزء کلمه گردیده است لفظا ومعنی ونون هم شدة اتصال دارد پس فعلان

در حکم کلمهٔ واحده است و تلفظ آن بمرتبهٔ واحد خواهد شد و همچنین اجتماع ساکنین که اول مده و ثانی مدغم باشد
در کلمهٔ واحده درست است سوال اتصال واو در جمع مذکر حاضر امر افعلن به اتصال یا در واحد مونث حاضر
امر افعلن مثل اتصال الف است در تثنیه و اجتماع ساکنین هم علی حده است پس چرا واو و یا را بسبب
اجتماع ساکنین حذف کردند جواب چون بدخول نون خفیفه در جمع مذکر حاضر و واحد مونث حاضر
واو و یا بالاتفاق محذوف کرده میشود بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده پس نون ثقیله را بران
قیاس کردند بعد الف چون نون خفیفه نمی آید لهذا درین باب قیاس بخفیفه نمی توان کرد پس در تثنیه
الف قبل نون مسلم داشته خواهد شد بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله لتفعلن
باید که هر آئینه کرده شوی تو یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله لتفعلان
لیفعلن لتفعلن لتفعلان لتفعلنان برین قیاس معانی این صیغ مخفی نخواهند ماند بحث امر غائب
معروف با نون ثقیله لیفعلن باید که هر آئینه بکند آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب
معروف با نون ثقیله لیفعلان لیفعلن لتفعلن لتفعلان لیفعلنان لافعلن لنفعلن بر بصیر معانی
این صیغ ظاهر اند بحث امر غائب مجهول با نون ثقیله لیفعلن باید که هر آئینه کرده شود
آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول با نون ثقیله لیفعلان لیفعلن لتفعلن لتفعلان لیفعلنان
لافعلن لنفعلن بر واقف معانی این صیغ روشن اند بحث امر حاضر معروف با نون خفیفه
افعلن هر آئینه بکن تو یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف با نون خفیفه افعلن صیغه جمع مذکر
حاضر افعلن صیغه واحد مونث حاضر و معانی این صیغ ظاهر اند بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه
لتفعلن البته باید که کرده شوی تو یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه لتفعلن
صیغه جمع مذکر حاضر لتفعلن صیغه واحد مونث حاضر و معانی این دو صیغه ظاهر اند بحث امر غائب
معروف با نون خفیفه لیفعلن البته باید که بکند آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب
معروف با نون خفیفه لیفعلن صیغه جمع مذکر غائب لتفعلن صیغه واحد مونث غائب لافعلن لنفعلن
این دو صیغه حکایت نفس متکلم اند و معانی این صیغ ظاهر اند بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه
لیفعلن البته باید که کرده شود آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه لیفعلن صیغه جمع مذکر غائب
لتفعلن صیغه واحد مونث غائب لافعلن لنفعلن این هر دو صیغه حکایت نفس متکلم اند و معانی این صیغ

بر بستند که آسان ست و زمانه استقبال او در معانی صیغه های امر ملحوظ باید داشت فائده اگر مامور جماعتی باشد
که بعضی از ان حاضر اند و بعضے غائب پس قیاس مقتضی آنست که حاضر را بر غائب غلبه داده بصیغه جمع حاضر
خطاب خواهند کرد و جائز ست در صیغه جمع ادخال کردن لام امر مضارع مخاطب با کلمه تا و دلالت بر خطاب
نماید و کلمه لام بر غائب **فصل** اینچه گفته شد بحث امر معروف و مجهول حاضر و غائب متکلم بود و چون

خواهی که نهی بنا کنی **سوال** تعریف نهی چیست **جواب** نهی فعلی ست موضوع برای طلب
ترک حدثی که ماخذ آن فعل ست اعم ست از آنکه متکلم استعلا کرده باشد یا نه و نزد ارباب اصول
در نهی استعلا ضرورست **سوال** اینچنین افعال را نهی چرا نامند **جواب** زیراچه نهی در لغت بمعنی
باز داشتن از کار و گفت [illegible] آن کذا فی الصراح و مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی ظاهر است
سوال مبحث امر را بر مبحث نهی در ذکر چرا مقدم کرد **جواب اول** برعایت آنکه امر مقدم ست شرعا
بر نهی زیراچه مرد مکلف اولا بامر متعلق با ایمان تکلیف داده میشود و هرگاه ایمان آورد پس او را تکلیف اجتناب
از نواهی داده می آید **جواب دوم** بر نهی حرف نهی که مفید معنی عدم ست داخل ست نه بر امر و وجودی مقدم
ست بر عدمی باعتبار شرف پس لای نهی لای تاکید و دلالت بر نهی ارد و قید نهی برای اخراج لای نفی ست

در اول لای نهی در اول فعل مضارع در آر **سوال** چرا نهی را از فعل مضارع بنا می کنند نه از فعل ماضی **جواب**
برای مناسبت معنی استقبالیت که در نهی هم زمانه استقبال ست [illegible] **سوال** لای نهی در اول مضارع چرا
می آرند **جواب** تا [illegible] متکلم مفهوم شود که این نوع دیگرست از کلام و لای نهی در آخر فعل مضارع
در پنج محل اینچ واحد مذکر غائب و واحد مونث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت النفس متکلم جزم کنند
مثل لم ای چنانکه لم جزم کند اگر در آخر او ای فعل مضارع حرف علت نباشد **سوال** لای نهی چرا جزم
می کند **جواب اول** بجهت مشابهت با حرف شرط زیراچه آنچنان که حرف [illegible] نقل میکند مضارع
[illegible] معنی استقبال همچنان لای نهی نقل میکند و چون حرف شرط جازم ست لای نهی هم جزم خواهد کرد
جواب دوم چون لای نهی ناقص کرد معنی مضارع را که از زمانه حال می ساخته زمانه استقبال را باقی داشته
پس لفظ هم نقصانی داد که حرکت را دور ساخت تا نقصان لفظ دلالت کند بر نقصان معنی **جواب**
سوم لای نهی مشابهت بلام امر زیراچه لام امر برای طلب فعل ست و لای نهی برای طلب ترک پس هر دو شریک
شدند در طلب لهذا عمل او شد **سوال** نهی معرب ست یا مبنی **جواب** نهی معرب ست زیراچه علت اعراب

یعنی مشابهت تامه با اسم فاعل موجود است و به آن جهت مبنی بر سکون بود پس مصنف رحمه الله لفظ مبنی را
اختیار کرد و نه لفظ سکون و وقف و از هفت محل ای چهار شنیده و جمع مذکر غائب مذکر حاضر و واحد
مؤنث حاضر نون اعرابی را هم در بناید زیرا چه نون اعرابی بدل اعراب رفع است و هرگاه که نهی
اعراب را حذف ساخت پس نون اعرابی را هم حذف کرده در دو محل ای جمع مؤنث غائب و حاضر
در لفظ مضارع جمع محل نمی‌باید زیرا چه در جمع صیغه اعرابیست و نون اعرابی در نون تأنیث است
فعل مضارع معنی بیای الطلب و تکید نهی از حذف واو و یا و قال الف تغییر داده‌اند طریق
می بیدی تأکید طلب ترک فعل بحث نهی حاضر معروف لا تفعل مکن تو یک مرد در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف لا تفعلا مکنید شما دو مردان در زمانه استقبال لا تفعلوا مکنید
شما همه مردان در زمانه استقبال لا تفعلی مکن تو یک زن در زمانه استقبال لا تفعلا مکنید شما دو زنان
در زمانه استقبال لا تفعلن مکنید شما همه زنان در زمانه استقبال و معنی هر صیغه لحاظ زمانه بحث با بیان
بحث نهی حاضر مجهول لا تُفعَل کرده نشوی تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث
نهی حاضر مجهول لا تُفعَلا لا تُفعَلوا لا تُفعَلی لا تُفعَلا لا تُفعَلن و معانی این صیغ ظاهر اند بحث نهی
غائب معروف لا یفعل نکند آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب معروف
لا یفعلا لا یفعلوا لا تفعل لا تفعلا لا یفعلن لا افعل لا نفعل و معانی این صیغ روشن است بحث نهی غائب
مجهول لا یُفعَل کرده نشود آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب مجهول
لا یُفعلا لا یُفعلوا لا تُفعل لا تُفعلا لا یُفعلن لا اُفعل لا نُفعل و معنی هر یک پوشیده نیست بحث نهی
حاضر معروف با نون ثقیله لا تفعلنّ البته مکن تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی
حاضر معروف با نون ثقیله لا تفعلانّ لا تفعلنّ لا تفعلنّ لا تفعلانّ لا تفعلنانّ و معنی هر یک مخفی نیست
بحث نهی حاضر مجهول با نون ثقیله لا تُفعلنّ البته کرده نشوی تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد
مذکر بحث نهی حاضر مجهول با نون ثقیله لا تُفعلانّ لا تُفعلنّ لا تُفعلنّ لا تُفعلانّ لا تُفعلنانّ و
هر یک مخفی نیست بحث نهی غائب معروف با نون ثقیله لا یفعلنّ البته نکند آن یک مرد در
زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب معروف با نون ثقیله لا یفعلانّ لا یفعلنّ لا تفعلنّ لا تفعلانّ
لا یفعلنانّ لا افعلنّ لا نفعلنّ و معانی این صیغ روشن اند بحث نهی غائب مجهول با نون ثقیله

لا یُفعلن البته کرده شود آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب مجهول با نون ثقیله
لا یُفعلان لا یُفعلن لا تُفعلان لا یُفعلنان لا اُفعلن لا نُفعلن معانی مستتر نیستند بحث نهی
حاضر معروف با نون خفیفه لا تفعلن البته مکن تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر
بحث نهی حاضر معروف با نون خفیفه لا تفعلن البته مکنید شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر
بحث الخ لا تفعلن البته مکن تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الخ بحث نهی حاضر
مجهول با نون خفیفه لا تفعلن البته کرده شوی تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث
نهی حاضر مجهول با نون خفیفه لا تفعلن البته کرده شوید شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث
الخ لا تفعلن البته کرده شوی تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الخ بحث نهی غائب
معروف با نون خفیفه لا یفعلن البته نکند آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب
معروف با نون خفیفه لا یفعلن البته نکنند آن همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث الخ لا تفعلن البته
نکند آن یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الخ لا افعلن البته نکنم من یک مرد یا یک زن
در زمانه استقبال صیغه وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ لا نفعلن البته نکنیم ما دو مردان
یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه استقبال صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث
بحث الخ بحث نهی غائب مجهول با نون خفیفه لا یفعلن البته کرده شود آن یک مرد در
زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب مجهول با نون خفیفه لا یفعلن البته کرده شوند آن همه مردان
در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث الخ لا تفعلن البته کرده شود آن یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث
بحث الخ لا افعلن البته کرده شوم من یک مرد یا یک زن در زمانه استقبال صیغه وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و
مؤنث بحث الخ لا نفعلن البته کرده شویم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه استقبال صیغه
تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ **فصل** اینهمه که گفته شد بحث نهی معروف و مجهول الخ چون
خواهی که اسم فاعل بنا کنی **سوال** بحث نهی را بر بحث اسم فاعل چرا مقدم کرده **جواب** بر آنکه نهی فعل است
و مناسبت با امر فعلیت و انشائیت بخلاف اسم فاعل که مخالف امر است **سوال** تعریف اسم فاعل چیست
جواب اسم فاعل اسمی است که مشتق باشد از مضارع تا دلالت کند بر ذاتی که قائم باشد بآن فعل
بمعنی حدوث بدون لحاظ تفضیل و زیادتی او بر چیز دیگر و در خالق و رازق وغیره که صفات الٰهی هستند

استمرار و دوام بنظر صیغه نیست بلکه باعتبار موصوف اینها که قدیم و دائم ست پس این اسم فاعل و فعل
خواهند شد و همچنین حائض و طالق و امثال آنها که معنی ثبوت در اینها بعارض استعمال پیدا شده اند
نزد ابو الفتح و خلیل گویند که اینها اسم فاعل نیستند بلکه اشتقاق اینها از حیض و طلاق همچو اشتقاق دارع
از درع یعنی صاحب درع پس بمعنی ذو طلاق و ذو حیض باشند اسم فاعل گرفته میشود از مضارع معروف
سوال اسم فاعل از مضارع چرا مشتق شد نه از مصدر و ماضی جواب برای مناسبت تامه اسم فاعل
مر فعل مضارع را در حرکات و سکنات و عدد حروف و وقوع هر دو صفت نکره چنانچه گذشت
سوال از فعل مضارع معروف میگیرند چرا از مضارع مجهول نمی گیرند جواب مضارع معروف
منسوب بسوی فاعل میشود و همچنین اسم فاعل منسوب میشود بسوی فاعل بدین مناسبت از معروف
مشتق کردند پس علامت مضارع را حذف کن سوال علامت مضارع را چرا حذف کردند جواب
زیرا که اسم فاعل مضارع نیست پس علامت مضارع هم در و نخواهد ماند سوال از فعل مشتق ست از
فعل جواب اول از فعل زیرا که اسم فاعل اسم ظاهر ست و اسم ظاهر حکم غائب دارد و مضارع غائب
مناسبت دارد جواب دوم در بعض جای اسم فاعل منسوب بفاعل جلی میشود پس این قرینه
قوی ست که از غائب مشتق ست بعد از ان فاء کلمه را فتحه ده زیرا که فا ساکن ست و ابتدا بسکون
متعذر ست پس حرکت داده شد و فتحه اخف حرکات ست درمیان فا و عین الف فاعل در آر سوال
الف را چرا زائد کردند جواب اگر زائد نمی کردند و فاء فعل را فتحه داده اند پس بواحد مذکر غائب ماضی مشتبه
میشد و اگر ضمه میدادند در مضارع مکسور العین بواحد مذکر غائب ماضی مجهول مشابه میشد و اگر کسره میدادند
در مضارع مضموم العین خروج از کسره بسوی ضمه لازم می آمد و اگر فا را فتحه داده عین را ساکن میکردند پس ملتبس
بمصدر میشد سوال الف را برای زیادت چرا خاص کردند جواب الف اول حروف ابجد ست با آنکه
زیادتی حرف علت اولی ست و الف خفیف ست سوال میان فا و عین چرا الف فاعل زائد کردند
با اول کلمه فا را ساکن داشته چرا نیاوردند جواب الف ساکن ست ابتدا بسکون میشد و اگر حرکت میدادند
پس بحالت ضمه مشابه میشد در مضموم العین با مر حاضر معروف در حالت وقف و اگر فتحه میدادند مشابه میشد
با متکلم واحد مضارع و بر تقدیر کسره مشابه میشد مفتوح العین و مکسور العین با مر حاضر معروف در حالت وقف
سوال الف را در آخر چرا نیاوردند جواب پس بصورت مشابه میشد به تثنیه مذکر غائب فعل ماضی

سوال میان عین و لام چرا الف آورده‌اند جواب برای آنست که قبل فا می‌آوردند لیکن ابتدا بساکن ممکن نیست
چنانچه گذشت پس بعد فا آوردند که تا آنکه از اول کلمه معلوم شود که این نوع دیگر است از کلمات
و عین کلمه را کسره داده‌اند در حالیکه مضموم العین یا مفتوح العین باشد از افعال خود سوال
عین اسم فاعل را کسره چرا داده‌اند جواب اگر فتحه میدادند بماضی باب مفاعلت در حالت وقف مشابه
میشد و اگر ضمه میدادند ثقیل میشد سوال بتقدیر کسره هم با مصدر باب مفاعلت حالت وقف مشتبه
جواب حالت وقف اگر اسم فاعل معرف باللام است پس بسبب الف و لام از مصدر باب مفاعلت ممتاز
خواهد شد و اگر نکره است البته التباس لازم خواهد آمد مگر این التباس با مصدر مضائقه ندارد زیرا که اسم فاعل ماخوذ
از مستقبل است اسم فاعل هم ماخوذ از مستقبل است کذا قیل و میتوان گفت که در حالت وقف اگر
نکره است تنوینش بدل بحرف علت خواهد گردید پس التباس لازم نخواهد آمد فقط بر لام کلمه الف
تنوین که عبارت است از نون ساکن اند که تابع آخر کلمه باشد و در کتابت نیاید زیاده کنی برای چه
تنوین خاصه اسم است و تفصیلش در کتب نحو باید جست تا اسم فاعل شود سوال اسم فاعل
یا مبنی جواب معرب است که با قبل از تا نیث در نحو فاعلة مبنی است زیرا که او پیش از اتصال
تاء تانیث بمنزله وسط کلمه گردیده است و بنا بر فتحه برای خفت فتحه است بحث اسم فاعل فاعل
کننده آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث اسم فاعل و آنچه بعضی نوشته‌اند کننده یک مرد در زمان
حال و استقبال صیغه واحد مذکر بحث اسم فاعل انتهی غلط محض است زیرا که از صیغه زمان ماخوذ نه
بلکه زمان از خارج مستفاد میشود فاعلان کنندگان آن دو مردان صیغه تثنیه مذکر بحث الخ
فاعلون کنندگان آن همه مردان صیغه جمع مذکر بحث الخ فاعلة کننده آن یک زن صیغه واحد مونث
بحث الخ فاعلتان کنندگان آن دو زنان صیغه تثنیه مونث بحث الخ فاعلات کنندگان
آن همه زنان صیغه جمع مونث بحث الخ سوال صیغه اسم فاعل از غیر ثلاثی مجرد چگونه ساخته شود
جواب ضابطه اش این است که میم مضموم بجای حرف مضارع در اول بیارد و ماقبل آخر را کسره دهد اگر
مکسور نباشد نحو مکرم از یکرم و مدحرج از یدحرج سوال حرفی از حروف علت بعد حذف علامت
مضارع چرا نیاورند جواب اگر الف می‌آوردند ابتدا بالسکون لازم می‌آمد و واو در اول کلمه اندکی آید
و اگر یا می‌آوردند بمضارع مشتبه میشد سوال وجه تخصیص میم چیست جواب برای چه میم ... الخ

تتمة التبیان شرح تتمة المیزان

بسم الله الرحمن الرحیم

هرگاه این ضعیف البنیان بعون معین منان از تحریر شرح میزان موسوم به تبیان فراغ یافته خطور خاطر گردید
که بعد بیان را قبل از شروع بمنشعبه دانستن طریقه بنای اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل هم از تتمات است
نظر بران تحصیل طریق تحریر فصول میزان متضمن مسائل این هر سه مشتقات نوشته شرحی بران که مغلق بیان
الخصال باشد تحریر نموده اسم متن را تتمة المیزان و شرحش را تتمة التبیان موسوم گردانید
و هو المعین و المستعین **فصل** چون خواهی که اسم ظرف زمان و مکان را که اشاره هست باینکه ظرف دو قسم است
زمان و مکان ظرف زمان آنکه بجواب سوال متی واقع شود چون متی القتال ای فی حین و ظرف مکان آنکه
بجواب سوال این واقع شود چون این بیاعی فی السوق بنا کنی **سوال** تعریف اسم ظرف چیست جواب
اسمی که ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت کند بر زمان وقوع حدث یا مکان وقوع حدث **سوال** از فعل چرا
مشتق میسازند **جواب** برای مناسبت میان ظرف و فعل زیرا که فعل در ظرف واقع میشود **سوال** از فعل
مضارع چرا میگیرند **جواب** برای مناسبت میان هر دو در حرکات و سکنات **سوال** یک صیغه را چرا مقرر
کردند که مشترک شد میان ظرف مکان و زمان **جواب اول** برای رعایت تثنیت اصل که مضارع هم مشترک است
میان حال و استقبال **جواب دوم** زیرا که فعل از افعال عباد چنان نیست که زمانی باشد و مکانی نباشد
یا بالعکس پس رعایت تلازم ظرف زمان و مکان اکتفا بر یک صیغه کرده شد علامت مضارع را که یکی
حروف اتین باشد دور کن چه هرگاه از مضارع تغییر خواهند کرد بقا علامت مضارع را وجهی نیست و میم
مفتوح در اول وا نهی اول آنچه باقی مانده هست بعد حذف حرف مضارع و در آر بجای حرف مضارع
سوال میم مفتوح چرا آورند **جواب** بسبب مناسبت اسم ظرف با اسم مفعول زیرا که اسم ظرف دال است
بر ظرف و اسم مفعول دال است بر مفعول و در ظرف فعل واقع میشود همچنان که بر مفعول **سوال** برای مناسبت
اسم مفعول و اسم ظرف زائد کردند **جواب** تا التباس اسم بمفعول نبود و کذا قیل و در این جواب
خدشه ایست زیرا که اسم ظرف هر باب ثلاثی مزید یا ثلاثی مجرد و مزید بر وزن اسم مفعول آن باب می آید
پس تباین التباس میان هر دو اعتماد بر قرینه میشود همچنان اگر در ثلاثی مجرد هم التباس میشد هیچ قباحتی نبود

پس اولی درجواب آن ست که گفته شود که حق مناسبت اسم مفعول از آوردن میم اول اسم
ظرف ادا شد ولازم نیست که در جمیع امور حق مناسبت ادا کرده شود پس برعایت اصل
یعنی فعل مضارع واو را فیاوردند والله اعلم **سوال** زیادت میم مفتوح موجب التباس مصدر
میمی گشت پس چرا میم را زائد کردند **جواب** التباس مصدر میمی بکثرت قلت مصدر میمی
برداشته شد فائل وعین کلمه را فتحه ده اگر مضموم باشد ای عین کلمه چون مقتل از یقتل
ومقام از یقوم ومثال از یقول اجوف واوی که دراصل مقوم مقول بود اعلال او تمام
بعمل آمده ومدعی از یدعو ناقص واوی **سوال** فتحه چرا دادند **جواب** بسبب خفت فتحه **سوال**
از مضموم العین اسم ظرف مکسور العین هم آمده است چون مسجد و مشرق و مغرب و مطلع و منحر
و مرفق و مفرق و مسکن و منسک و مسقط و مجزر **جواب** قیاس درین همه مستعمل فتح عین ست
و کسر عین خلاف قیاس ست و در صحاح مفرق و منسک فتحه عین چنانچه قیاس ست هم منقول
شده است و سیبویه گفته که مسجد اسم ظرف نیست بلکه اسم خانه ایست که موضوع باشد برای نماز
و بعضی می نویسند که اسم ظرف مضموم العین منقسم ست بدو قسم چند صیغه بالکسر العین بعد از
صیغ مفتوح العین آمده‌اند والا مخلفه مکسور العین از قبیل مضموم العین پس و شذوذ دارد یکی
کسر عین که قیاس فتح آن بوده و در منخل تا و اما مقبره بفتح العین از یقبر بضم العین شذوذ
و منخل تا دارد و اما مقبره بضم العین پس اسم ظرف نیست بلکه اسمیست مر [illegible] را که جای
قبر و متخذ برای قبور باشد کذا قال العینی و اگر مفتوح باشد ای عین کلمه چون یشرب
بحال خود باند چه ضرورت تغیر ندارد چون مذهب از یذهب و مشرب از یشرب و مسمع از یسمع
مگر در مثال ی مثال واوی که لام او حرف علت نباشد و واو از مضارع حذف گردیده باشد
پس اسم ظرف این مثال همیشه مکسور العین می آید اگرچه مضارع مفتوح العین باشد یا مضموم العین
باشد چون موعد از یعد و موضع از یضع و قرا منضع بفتح ضاد هم نقل کرده واما مثال یائی پس
بسبب خفت حکم صحیح دارد چون میسر بفتح عین کلمه و همچنین مثال واوی که واو او از مضارع
حذف نشده باشد حکم صحیح دارد چون موجل بالفتح جیم از یوجل کذا قال العینی لکن در صراح
آورده موجل بکسر الجیم چنانکه ترین انتهی واما مثال واوی که لام او حرف علت باشد پس حکم او ناقص دارد

چنانچه بیاید سوال مثال اجوف چیست جواب آنکه بجای فا کلمه او حرف علت باشد بسبب آنکه
در اعلال مانند صحیح ست نامش مثال نهاده شد سوال چرا از مثال مفتوح العین یا مضموم العین
اسم ظرف مکسور العین می آید جواب اول زیرا چه خروج از حرف علت سوی کسره ثقیل است
نسبت خروج از حرف علت سوی فتحه یا ضمه زیرا چه کسر عین خفیف است بر زبان از جهت
بفتح عین یا ضم آن و نیز بر ماهر این فن مخفی نیست که در صورت خروج از ضمه سوی کسره لازم
نخواهد آمد زیرا که واو از ضمه پیدا است و این اثقل است مگر آنگاه گفته شود که واو ساکن
در حکم [illegible] ست اما جواب دوم مثال از مکسور العین فی الغابر اکثر آمده [illegible]
مثال مفتوح العین فی الغابر و مضموم العین فی الغابر و اسم ظرف مضارع مکسور العین بسبب اتباع مکسور العین
خواهد شد پس اسم ظرف مثال مفتوح العین فی الغابر و مضموم العین فی الغابر هم مکسور العین
کرده شد بنظر الحاق قلیل با کثیر و صاحب سراج فرموده که اگر از مثال مفتوح العین یا مضموم
مفتوح العین گفته شود ظن یا نفی خواهد کرد که اسم اصلی است و وزنش فوعل مثل جوهر
[illegible] بتقدیر کسره نشان این ظن پیدا نیست زیرا چه فوعل بکسر عین در کلام نیست [illegible]
و یا گوییم که هیچگونه محل ظن الحاق نیست زیرا چه [illegible] او
ساقط است پس مفتوح و مضموم کلمات چگونه این ظن خواهد کرد و اگر [illegible]
غیر مفتوح است پس بحال کسره هم [illegible] بالظن وزن فوعل خواهد شد زیرا چه [illegible]
فوعل بعد از فتح معلوم خواهد گردید و غیر مفتوح از این وادی بر کنار است [illegible]
ای عین کلمه بحال خود ماند و اسم ظرف مکسور العین آید مثل مضرب از ضرب یضرب و مبیع از بیع یبیع
در [illegible] زیرا چه هیچ ضرورت تغیر از اتباع عین نیست مگر ناقص ای آنکه لام او حرف
علت باشد واوی باشد خواه یاوی ست از آنکه فا کلمه یا عین کلمه او حرف علت باشد یا
نباشد پس اسم ظرف اینها مفتوح العین آید اگرچه مضارع مکسور العین باشد مثل مرمی از رمی یرمی
و موقی از وقی یقی و مطوی از طوی یطوی زیرا چه اگر با تباع عین مضارع مکسور العین
ظرف بکسر عین آید توالی کسرات لازم خواهد شد زیرا چه یا از دو کسره متولد ست و کسره
سوم کسره عین و این توالی کسرات ثقیل ست و اگر ضمه عین باشد ثقل از آن پیدا خواهد گردید

لهذا بنظر خفت فتحه عین را اختیار کردند **سوال** در مرمی هم توالی کسرات هست **جواب**
بضرورت خوف لبس اینجا کسره را متغیر نکردند زیراچه اگر در مرمی عین را فتحه دهند بماضی باب
مفاعلت مشتبه شود و اگر در مرمی عین را فتحه دهند به یفعل بفتح عین مشتبه گردد **سوال**
مرمی بفتح عین نیز بمصدر میمی التباس میدارد **جواب** التباس بمصدر میمی بجهت قلت
مصدر میمی جائز داشته اند **سوال** در لفیف مفروق که فا کلمه و لام کلمه او حرف علت
هست چرا رعایت فا کلمه نکردند که اسم ظرف او مکسور العین می آید بلکه رعایت لام کلمه
کرده اسم ظرف او مفتوح العین می آرند چون موقی بفتح قاف **جواب** زیراچه موقی بفتح قاف
از موقی بکسر قاف خفیف هست و خفت مطلوب هست کذا فی شرح الزنجانی پس آنچه بعضی از فضلا
ظرف موقی یلقی موق نوشته اند غلط فهمیده اند و مضاعف که ظرف او هم مطلقا بفتح عین
آید چون مفر از یفر جای گریختن و وقت گریختن و مقر از یقر جای آرام گرفتن و وقت
آرام گرفتن همچنین هست و بریج گنج و مضاعف آنکه دو حرف از حروف صحیح آن از یک
جنس باشند و لام کلمه را تنوین ملحق کن زیراچه تنوین خاصه اسم هست تا اسم زمان و مکان
گردد بحث اسم **ظرف** مفعل جای کردن و زمانه کردن صیغه واحد بحث اسم ظرف
مفعلان دو جا کردن و دو زمانه کردن صیغه تثنیه بحث و اسم **ظرف** مفاعل همه جای
کردن و همه زمانه کردن صیغه جمع بحث اسم **ظرف** چرا آنکه نیست اسم ظرف منقسم بدو قسم
مذکر و مؤنث زیراچه تذکیر و تانیث مشتقات باعتبار فاعل هست و در اسمای ظروف فاعل
ماخوذ نیست پس دو قسم کردن آن خطا هست **ف** آنچه مذکور یافت تفصیل اسم ظرف
ثلاثی مجرد بود و اما از غیر آن پس اسم ظرف هر باب ثلاثی مزید و رباعی مجرد یا مزید بروزن
اسم مفعول آن باب می آید چون از یکرم مکرم و از یصرف مصرف و از یدحرج مدحرج و قس
علی هذا **سوال** چرا بوزن اسم مفعول می آرند نه بروزن اسم فاعل **جواب** زیراچه
اسم مفعول با اسم ظرف مناسبتے دارد چنانچه گذشت و نیز اسم مفعول بسبب فتحه ما قبل آخر
بنسبت اسم فاعل خفیف هست و خفت مطلوب می باشد **سوال** درین هنگام میان اسم
مفعول و اسم ظرف التباسی پیدا شد **جواب** برای رفع این التباس اعتماد بر قرینه و مقام

کرده اند **فصل** اینچه گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که اسم آله بنا کنی **سوال** تعریف اسم آله چیست **جواب** اسم آله اسمی ست که ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت کند بر واسطه فعل ای چیزیکه بذریعه و استعانت او فعل ای حدث از فاعل صادر شود علامه تفتازانی نوشته که آله نمی شود مگر در افعال متعدیه علاجیه که اثرش تا بمفعول رسد **سوال** از فعل چرا مشتق میسازند **جواب** بجهت مناسبت میان آله و ذی آله **سوال** از فعل مضارع چرا میگیرند **جواب** بسبب آنکه اسم آله دال ست بر آله و آله واسطه میشود در رسانیدن اثر فاعل تا بمفعول و بر مفعول دال ست اسم مفعول پس میان اسم آله و اسم مفعول مناسبتی شد و اسم مفعول ماخوذ ست از مضارع علامت مضارع را که یکی از حروف اتین باشد حذف کن زیراکه مضارع باقی نمانده تغیر یافته و میم مکسوره در اول او ای در اول آنچه باقی مانده ست بعد حذف حرف مضارع در آن بجای حرف مضارع **سوال** میم را چرا زائد کردند **جواب** الیق بزیادت حروف علت بودند و زیادتی آنها ممکن نیست چنانچه تفصیل آن در بیان شرح میزان در بحث اسم مفعول نوشته شده ست پس میم را که مناسب واو ست زائد کردند **سوال** میم را مکسور چرا کردند **جواب** میم را اگر مفتوح میکردند با اسم ظرف و اگر مضموم میکردند با اسم مفعول باب افعال ملتبس میشد لهذا مکسور میکردند **سوال** میم مکسور را در اول چرا آوردند **جواب** تا از عنوان تلفظ معلوم شود که این صیغه اسم آله ست **سوال** میم را اگر در اسم ظرف مکسور و در اسم آله مفتوح میکردند هیچ التباس لازم نمی آمد **جواب** ظرف کثیر الاستعمال ست از هر باب می آید بخلاف اسم آله پس فتحه مناسب ظرف شد **سوال** در مفعال چرا کسره دادند زیراچه اگر فتحه میدادند فرق از ظرف بسبب زیادتی الف حاصل میشد **جواب** در مفعال نیز میم را کسره دادند تا حکم باب آله مختلف نشود و عین کلمه را فتحه ده اگر مفتوح نباشد ای مضموم و یا مکسور بود و اگر مفتوح باشد بحال خود ماند و لام کلمه را تنوین ملحق ساز زیراچه تنوین خاصه اسم ست تا اسم آله پیدا شود **بحث اسم آله** مِفعَل بکسر میم و سکون فا و فتح عین مهمله ای آله کردن صیغه واحد بحث اسم آله مفعلان دو آله کردن صیغه تثنیه بحث اسم آله مفاعل بفتح میم و کسر

عین مهمله ای همه آله کردن صیغه جمع بحث اسم آله وگاه باشد که بعد عین کلمه الف زیاده کنند

یا بعد لام کلمه تا زیاده کنند پس دیگر دو صیغه اسم آله پیدا شوند بصر لقیه مفعال مفعالان
مفاعیل مفعلة مفعلتان مفاعل و آنچه شارح محقق نوشته که جمع مفعلة مفاعیل ست خلاف
تصریحات قوم ست **سوال** در مفاعیل یا از کجا رسید **جواب** هرگاه وقت ساختن جمع
مفعال عین را کسره دادند الف مفعال بسبب کسرهٔ ما قبل یا شد **ف** بصریان میگویند
که اصل وزن اسم آله مفعل ست واما مفعال و مفعلة پس هردو فرع مفعل ست زیرا که
فرع مجرد میشود و نزد کوفیان اصل وزن اسم آله مفعال ست و مفعل مختصر او ست که الف را
بلا عوض حذف کردند و همین ست مختار حضرت بحر العلوم قدس سره و در مفعلة تا عوض الف
محذوف زائد کرده شد و بهمین جهت در مقول مقولة و امثال آن تاثیل اعلال کردند
که در اصل مقوال ست و آنجا وقوع ساکن بعد واو مانع تعلیل یافته میشود و شیخ ابن حاجب
گفته که صیغه مطرده اسم آله مفعل و مفعال ست واما مفعلة تا پس سماعی ست و کثر آمده
است اسم آله بر وزن فعال بکسر فا چون سراد آنچه بدان وزند در زاد کذا فی
منتهی الارب و خیاط ای آله دوختن و جمع آن فعائل بفتح فا ست واما مرقاة پس بفتح میم
و هم بکسر میم مستعمل ست در صورت اول اسم ظرف ست ای مکان صعود و در صورت ثانی
اسم آلت المعاش ست ای آله صعود پس بمعنی واحد یعنی نردبان را بدو اعتبار مرقاة
و مرقاة بکسر میم توان گفت کذا فی شرح النجاتی و بعضی اسما بر وزن مفعل بضم میم
و ضم عین بمعنی آله فعل یافته شدند چون مدق ای آله کوفتن و منخل ای آله بیختن و صاحب
فصول آن را شاذ و ذاتینها حکم کرده و مدق بکسر میم و فتح عین موافق قیاس هم آمده است که قبل
واما مکحلة و مدهن و مسعط پس از مشتقات و اسمای آله نیستند بلکه جوامد اند موضوع برای آلات
مخصوصه و ظروف معینه نه برای وساطت بحدوث فعل ای حدث پس مکحلة آلتی ست
ای ظرفی ست که سرمه دران میکنند و مدهن آلتی ست ای ظرفی ست که دران روغن داشته شود
از شیشه و غیر آن و مسعط آلتی ست ای ظرفی ست که دران سعوط داشته شود و آن دارویی ست
که در بینی ریخته شود پس اگر سرمه مثلا در ظرف دیگر غیر آنکه موضوع ست برای سرمه نهند

آنرا که خوانند گویند اندا تجال سیبویه از ملحقات اسم آلت است مفعول بفتح فا که موضوع است برای چیزی
که بدو فعل کرده شود چون وقود ای چیزیکه افروخته میشود بوی آتش و مفعلة چون مجلة

ای سینه باب **فصل** اینکه گفته شد بحث اسم آله بود چون خواهی که اسم تفضیل بنا کنی
سوال اسم تفضیل چیست **جواب** اسم تفضیل اسمیست که ساخته شده باشد از
فعل مضارع برای چیزیکه قائم باشد به آن فعل ای حدث با دلالت بر زیادتی او بر دیگری
در حدث نحو زید افضل من عمرو ای زید زیاده است از عمرو در فضل **سوال** از فعل مضارع
چرا میگیرند **جواب** بسبب مناسبت او با اسم فاعل و او از فعل مضارع ماخوذ است
سوال اسم تفضیل را برای تفضیل مفعول چرا نساختند **جواب** تا التباس نرود در اضرب
مثلا که معنی زاید زننده است یا زائد زده شده **سوال** عکس چرا نکردند یعنی برای تفضیل
مفعول مقرر بسکردند برای تفضیل فاعل **جواب** چون فاعل مقصود اصلی و عمدة است
که جزو جمله است و کلام بدون آن تمام نمی شود بخلاف مفعول که فضله است و بدون آن
کلام تمام میشود لهذا رعایت فاعل نموده افعل را برای تفضیل فاعل قرار دادند **سوال**
اشهر بمعنی مشهورتر و اشغل یعنی مشغول تر و اعذر بمعنی معذورتر مانند آن برای تفضیل
مفعول آمده است **جواب** شاذ است علامت مضارع را حذف کن زیرا چه با افعل مضارع
تغییر ملحوظ است پس بقای علامت آن گنجایش ندارد و همزه اسم تفضیل که قطعی است
در حال وصل نیفتد در اول واو ای در اول آنچه بعد حذف علامت مضارع باقی مانده است
در آر بجای علامت مضارع **سوال** همزه را چرا به زیادت خاص کردند **جواب** لائق زیادت
حروف علت اند و زیادت آنها ممکن نیست چنانچه در بیان مفصلا بیان کرده شد
پس همزه که اقوی است و با الف مناسبت دارد مناسب افتاد که زائد کرده شود **سوال**
همزه را در اول کلمه چرا آوردند **جواب** تا از عنفوان کلمه معلوم شود که اسم تفضیل است
و عین کلمه را فتحه ده اگر مفتوح نباشد ای مضموم یا مکسور بود و اگر مفتوح باشد بحال خود بگذار
برای خفت و لام کلمه را بحالت خود ای برفع بگذار تا اسم تفضیل مذکر پیدا شود و در ضمن گفته
اسم اقتصار کرده [illegible] پس افعل از برای اختصار بحث اسم تفضیل مذکر افعل

ای بسیار کننده یک مرد صیغه واحد مذکر بحث اسم تفضیل افعلان ای بسیار کنندگان دو مردان صیغه
تثنیه مذکر بحث الخ افعلون و افاعل ای بسیار کنندگان همه مردان صیغه جمع مذکر بحث الخ اول صیغه
جمع مذکر سالم ست که بنا واحد در وی سالم ست و صیغه دوم جمع مذکر مکسر ست که در وی صیغه
واحد سالم نماند و تغیر یافته و چون صیغه مؤنث از اسم تفضیل بنا کنی بعد حذف علامت مضارع
فا را ضمه ده زیرا که چون علامت مضارع بسبب وقوع تغیر در صیغه مضارع حذف کردند فا کلمه
ساکن ماند و زائد کردن حرفی بسبب اختلاط در صیغه مؤنث از وجه مذکر مناسب نیفتاد لهذا
حرکت فا کلمه را ترجیح دادند و چون ضمه قوی ست و اول کلمه تحمل آن می تواند شد لهذا ضمه را
اختیار کردند و عین کلمه را ساکن کن زیرا که بسبب ضمه فا کلمه ثقل پیدا شد پس بسکون عین
کلمه تعادل گردید و بعد لام الف مقصوره که علامت تانیث ست و آن الفی ست که بعد او
همزه نباشد لاحق کن و چون ما قبل الف فتحه می باید لهذا لام کلمه را فتحه ده تا اسم مؤنث
گردد بحث اسم تفضیل مؤنث فعلی بسیار کننده یک زن صیغه واحد مؤنث
بحث اسم تفضیل فعلیان بسیار کنندگان دو زنان صیغه تثنیه مؤنث بحث اسم تفضیل
فعلیات و فعل بسیار کنندگان همه زنان صیغه جمع مؤنث بحث اسم تفضیل اول صیغه
جمع مؤنث سالم ست و دوم صیغه جمع مؤنث مکسر ست و نمی آید اسم تفضیل از غیر ثلاثی
یعنی ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید سوال چرا از غیر ثلاثی مجرد نمی آید جواب زیرا که
محافظت جمیع حروف ثلاثی مزید و رباعی در افعل ممکن نیست چه این وزن زائد از سه
حرف را گنجایش ندارد و اگر بعض حروف را زائد میکردند التباس میشد میان رباعی
و ثلاثی مزید فیه و مجرد معلوم نمی شد که این حروف موجوده تمام حروف هستند یا بعض
سوال از اعطاء اعطی اسم تفضیل مستعمل شده است گفته میشود اعطاکم للدینار و همچنین
اخصر از اختصار یعنی مختصر تر و افلس از افلاس یعنی مفلس تر جواب شاذ ست و
نزد سیبویه از افعال قیاسی ست زیرا که قیاس آن از افعال تغیری نیست بلکه حذف
یک همزه در آن جائز ست چنانچه در مضارع متکلم باب افعال یک همزه را حذف میکنند و هم
و سیبویه جائز داشته است انبناء افعل التفضیل از ثلاثی ابواب ثلاثی مزید فیه چون افعل

مستقبل نیا سا و شیخ رضی قول ہرا نپسندیده و نزد جمهور طریق بنا ر اسم تفضیل از ابواب
غیر ثلاثی مجرد آنست که اولا اسم تفضیل از ثلاثی مجرد که دران معنی قوة باشد یا حسن
یا قبح باشد بنا سازند بعد از ان مصدر همان باب غیر ثلاثی مجرد را تمیز آن نمایند چنانچه
گفته شود زید اشد منه استخراجا و عمرو اشد منه اکراما وقس علی هذا و از ثلاثی مجرد که معنی
لون و عیب باشد این ہست مذہب بصریین و اما کوفیین پس جایز میدارند بنا ر
اسم تفضیل از دو لفظ یعنی سواد و بیاض ای اسود و ابیض زیرا چه این هر دو اصل
الوان هستند پس جایز ست که ثابت شود برای اینها چیزی که ثابت نشود مر غیر
اینها را و از اہل لسان اسم تفضیل ازین دو لفظ مسموع ہم شده ہست و بصریان آنرا شاذ
گویند سوال چرا از لون و عیب نزد بصریان اسم تفضیل نمی آید جواب از لون و
عیب افعل صفة مشبه می آید چون احمر و اعمی پس اگر افعل تفضیل آید التباس ود
سوال چرا او را افعل تفضیل نام آورند جواب فعل صفت دلالت می کند بر مطلق
ثبوت و افعل تفضیل دلالت میدارد بر ثبوت مع زیادة و مطلق مقدم ہست بر خاص
سوال اجهل و ابله اسم تفضیل آمده ہست و حال آنکه عیب ہست جواب این عیب
باطنی ہست و از عیب باطنی اسم تفضیل می آید و مراد از عیب در کلام متن عیب ظاهری
ہست و کسانیکه عیب را مقید بظاهری نمی سازند جواب میدهند که این الفاظ
بطریق شذوذ آمده اند و از افعال ناقصه این ہست مذہب بعضی بگمان آنکه افعال ناقصه
بر زمان دلالت می کنند نه بر حدث و افعل دال بر حدث ہست و نزد بعضی از کان اسم تفضیل
خواهد آمد و رای شیخ رضی بدین جانب ہست زیرا چه افعال ناقصه دلالت بر حدث می کنند
و از فعلی که قابل زیادة و نقصان نباشد پس نخواهد آمد اسم تفضیل از مات یموت و غرب
یغرب و از فعل منفی تا انقلاب لازم نیاید چه فعل منفی دال بر نفی ہست و افعل دال بر اثبات
ہست و از افعال غیر متصرفه چون نعم و بئس چه هرگاه صیغه هاے دیگر مثل امر و اسم فاعل
و اسم مفعول و غیره با وجود شدت احتیاج بدینها ازین افعال نیامدند پس اسم تفضیل بدرجه
اولی نخواهد آمد تنبیه بدانکه قواعد این فن کلیه نیستند که منتقض نشوند و اولاد و توجیهات

که ذکر آنها در تبیان و درین تتمة التبیان کرده شده است از قبیل نکات بعد الوقوع
مستغنی الوقت الوف شکر خالق هر صغیر و کبیر است که این رسالهٔ مختصره بماه جمادی ثانیه
سنه ۱۲۷۶ هجری در بلدهٔ دار السرور جونپور بمدرسهٔ حنفیهٔ امامیهٔ جناب مستطاب قدردان
فضلاء رتبه شناس علماء مورد الطاف ایزدی مهبط اعطاف سرمدی مخزن فیض
کرم صاحب جود و همم حاج حرمین زبدهٔ کونین جناب حاجی محمد امام بخش صاحب
زید قدره فی النشاتین بانجام و اختتام رسید امید از ناظران با انصاف آن است
که اگر خطائے یابند باصلاح نشاد فرمایند و اگر غلط بر دارند بدعای خیر یاد فرمایند صلی الله
تعالی علیه و علی آله و اصحابه اجمعین

خاتمة الطبع شکر ایزد منان که کتاب مفید مبتدیان و منتهیان مسمی به
تبیان شرح میزان مع تتمة التبیان شرح تتمة المیزان از افادات فیض بنیان ذکی
دوران جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول حاجی حافظ مولانا ابو الحسنات
محمد عبد الحی ادام فیضه العلی سابق ازین بار اول حسب اجازت جناب مصنف
ممدوح در سنه ۱۲۸۰ هجری و بار ثانی حسب اجازت جناب مولوی خادم حسین صاحب
در سنه ۱۲۸۶ هجری بمطبع اسدی بطبع آمده مفید انام گشت و بسی
از مبتدیان ازان فوائد بر داشتند چون درین روزها
کدامی نسخه اش باقی نمانده بود و شوق طالبان
از حد افزون گشته لهذا حسب اجازت
جناب مصنف ممدوح و جناب مولوی خادم حسین صاحب
کمترین حافظ محمد عبد الستار خان تاجر کتب
مرة ثالثة النقل کالاول در شهر شعبان ۱۲۹۲
بمطبع [illegible] طبع
[illegible]

جائز نیست برای فرق میان معلوم و مجهول چون مدید مدید آل مهمله اصلش مدید بود ماضی معلوم است از باب
نصر بمعنی کشیده دراز کردن کمر چون خواستند که ادغام کنند دال اول را بعد اسکان در دوم ادغام کردند
مدّ شد این مثال آن قاعده است که دو حرف از یک جنس بهم آیند بسبیل لزوم در یک کلمه هر دو متحرک باشند
واحتمال هست که این مثال قاعده اولی باشد پس اصلش مدد بود بروزن فعل بسکون عین مصدر پس
اول را در دوم ادغام کردند مدّ شد **قوله** یمدّ اصلش یمدد بود مضارع غائب معلوم است از باب نصر بمعنی میکشد
دراز میکند و خواهد کشید دراز خواهد کرد آن کمر چون خواستند که ادغام کنند دال اول را نقل کرده با قبل دادند در دوم ادغام کردند
یمدّ شد این مثال آن قاعده است که دو حرف از یک جنس بهم آیند بسبیل لزوم و هر دو متحرک باشند و ما قبل او ساکن
باشد بسکون غیر لازم و باقی امثله گذاشته شد [illegible] آنکه دو حرف متقارب در مخرج حکم دو حرف متجانس دارند
در ادغام چون خواهند که میان متقاربین ادغام کنند حرف اول را از جنس دوم سازند بعده ادغام کنند بشرطیکه [illegible]
یعنی مانع از قیاس باشد یا اول [illegible] صفتی باشد که [illegible] ثانی هم باشد که در آن [illegible] اول [illegible] از جنس دوم نخواهند
کرد چنانچه گذشت چونکه این بحث طویل بود و موقوف بر معرفت مخارج و صفات است درین مختصر گنجایش
نبود لهذا مصنف گذاشته و چونکه قواعد ادغام تمام شد و آن گفته بود لهذا دو مثال از آن آورده گفت چون عبتُّ
و لبتُّ عبتُّ در اصل عبدتُّ [illegible] بود چون دال و تا از یک مخرج بهم آمدند دال را تا کردند تا را در تا ادغام
کردند عبتُّ شد صیغه واحد حکایت نفس متکلم ماضی معلوم از باب نصر بمعنی بندگی کردم [illegible] آنکه اصلش
در اصل لبثتُّ [illegible] بود چون ثا و تا [illegible] متقارب المخرج بهم آمدند ثا را تا کردند تا را در تا ادغام کردند لبتُّ
صیغه واحد حکایت نفس متکلم ماضی معلوم از باب سمع بمعنی درنگ کردم عبتُّ مثال دو حرف مختلف
از یک مخرج است و لبتُّ مثال دو حرف متقارب در دو مخرج است بدانکه در ادغام متجانسین [illegible]
یک حرف را هم را در کتابت ابراز کنند چون مدّ در ادغام متقاربین ابراز کنند چون عبدتُّ و لبثتُّ
و در دو کلمه [illegible] ابراز کنند خواه در متجانسین باشد چون قد دخلوا خواه در غیر متجانسین چون قد جاء بدانکه
این همه که درین بحث مذکور شد بیان قوانین مضاعف بود اما حکم مضاعف رباعی همچو حکم صحیح است در روی تعلیل
و تغییر نمی افتد چون ذبذب و شمشم زیرا که شرط در ادغام آنست که میان دو حرف مدغم و مدغم فیه فاصله نباشد
و در رباعی فاصله حرف باشد **تمهید** چونکه مصنف در بیان قواعد وجوب و جواز و امتناع ادغام
اشاره نکرد بعد اتمام قواعد خواست که درین باب این را بطور قاعده کلیه بیان کند پس گفت هر جا که حرکت

حرف دوم واجب ست ادغام هم واجب ست چون مدّ بنا بر آنکه وجوب ادغام موجب وجوب امتناع آن باعتبار
حرکت عارضی حرف دوم از دو حرف که یکجنس اند واجب ست نه جایز و ادغام نیز واجب ست نه جایز مثل مدّ
که ماضی معلوم ست از باب نصر حرکت حرف دوم واجب ست از جهت بنا علی هذا القیاس تا اعدّ وا مدّت تا مدّ
و همچنین سید سیدان سی دون تمد تمدان تمدون مدّ مدّا که حرکت حرف دوم جایز ست ادغام نیز جایز ست چون لم یمدّ یعنی
بفعلیکه حرکت حرف دوم از دو حرف که از یک جنس اند جایز ست ادغام حرف اول در حرف دوم جایز ست
و این در فعل ست که جازم بران جزم کرده باشد و در فعلیکه مبنی بر ساکن ست چون امدد پس در لم یمدّ اصلش
لم یمدد بود پس حرف دوم بجهت عامل جازم ساکن است جایز ست حرکت دادن حرف دوم وقت التقای
ساکنین چون امدد القوم پس اگر در لم یمدد ادغام کنند حرف دوم را حرکت دهند ضمه از جهت متابعت ما قبل
و فتحه بنا بر اخف الحرکات و کسره از جهت آنکه اصل ست در تحریک ساکن و نیز گویند بقلب ادغام پس درین لفظ
هم حرکات ثلثه آخر جایز ست و هم سکون آخر بقلب ادغام بدانکه هر مضارع که مضموم العین باشد در وی چهار
وجه روا ست ترک ادغام و ادغام با ضم حرف ثانی بواسطه متابعت عین کلمه و فتحه حرف ثانی بنا بر اخف
الحرکات و کسره از جهت آنکه اصل ست در تحریک ساکن و همچنین در امر از مضارع مضموم العین و در
مضارع مکسور العین و مفتوح العین سه وجه روا ست و همچنین در امر آنها و هرجا که حرکت حرف دوم ممتنع ست
ادغام نیز ممتنع ست چون مددن ممتنع مدون و مثل مطلع اسم مفعول یعنی باز داشته شده از باب افتعال
و ممتنع ست بر لفظیکه حرکت حرف دوم از دو حرف که از یک جنس ممتنع ست ادغام حرف اول در حرف دوم
نیز ممتنع ست و این در فعل ست که تای ضمیر یا نون آن با وی متصل شود چون مددن ضمیر جمع مؤنث غایب
ماضی معروف از باب نصر یعنی دراز کردند آن زنان پس درین صیغه حرکت دال دوم ممتنع ست یعنی او را
متحرک نتوان ساخت زیرا که اگر متحرک باشد خواه فتحه ازین هم آید توالی اربع حرکات ثقیل ست و نون ضمیر
جمع مؤنث غایب اگرچه کلمه علیحده است اما از جهت شدت امتزاج با کلمه دیگر گویا بجز کلمه شده پس مددن اگرچه
در واقع دو کلمه ست که مدد و دوم نون لاکن از برای شدت اتصال بمنزله کلمه واحد ست بواسطه آنکه فعل بفاعل
احتیاج بسیار دارد خصوصا وقتی که فاعل ضمیر ست و این مثال آن کلمه ست که سکون ثانی در یک کلمه باشد و مثال آن
کلمه که سکون ثانی در دو کلمه باشد چنانکه رسول الحسن پس درین لفظ نیز حرکت لام دوم ممتنع ست زیرا که لام
تعریف ست برای ادغام متحرک نشود پس ادغام ممتنع ست و همچنین مشهور ست و در بعضی لغت ادغام نیز آمده ست

چنانکه شارح رضی میگوید که در لغت بکر بن وائل وغیرهم ادغام نیز آمده نحو رَدَّتُ و رَدَّنَ و رَدُّنَ بفتح تا و نون این
شاذ و قلیل است و نیز میگوید که بعضی ایشان الف زیاده میکنند بعد ادغام نحو رَدَّانَ و رَدَّاتَ تا ماقبل این
ضمایر ساکن باقی ماند چنانکه ماقبل ضمایر ساکن است در غیر مدغم نحو ضربت و ضربن و این در لغت قلیل آمده است

سوال در حیی چرا ادغام واجب نیست با آنکه حرکت حرف دوم لازم است **جواب** یکی جواب سابقاً مذکور
شد و بعضی جواب داده اند که یای اخیر لازم نیست زیرا که گاهی حذف کرده میشود نحو حَیُوا که اصل حَیِیُوا بود بر وزن
سَمِعُوا حرکت یای دوم را نقل کرده بماقبل دادند بعد ازاله حرکت ماقبل یا را حذف کردند حَیُوا شد و گاهی بدل
کرده میشود نحو یحیی که اصل یحیی بود حاصل آنست که ادغام میکنند برای تخفیف حاصل میشود گاهی بحذف و
گاهی بقلب پس احتیاج ادغام باقی نماند و نزد اکثر ادغام کرده میشود پس حَیَّ گفته میشود زیرا که علت ادغام
موجود است قال فی التصریح الادغام وترکه کلاهما فصیح والفک اکثر و بعضی حا را کسره می دهند حِیَّ
گفته از آنکه کسره مناسب یای ساکن است که سکون یا بسبب ادغام پیدا شده است یا برای آنکه کسره
عین نقل کرده شده است طرف فا لهذا ادغام کردن در دو کلمه حرف صحیح اگر ماقبل اول ساکن باشد چنانکه
قرم مالک یا مده و همزه باشد چون قد جاء [illegible] اطهما یا اول مده باشد چنانکه فی یوم یا اول های سکته
باشد چنانکه مالیه هلک یا اول مدغم فیه باشد چنانکه ربّ بکر پس ادغام ممتنع بود **قوله** و در دو کلمه صحیح
اگر ماقبل اول ساکن باشد یعنی دو حرف متجانس در دو کلمه جمع شوند و ماقبل اول متجانسین حرف صحیح [illegible] باشد
چنانکه قرم مالک قرم بفتح قاف و سکون رای مهمله و میم بمعنی سید و مالک بکسر لام و آن [illegible] که حق
یکی باشد و این جا در ادغام فلام [illegible] پس در ینجا دو حرف متجانس در دو کلمه بهم آمده اند و متحرک هستند لاکن ماقبل حرف
اول صحیح ساکن است لهذا ادغام ممتنع گردید زیرا که اگر ادغام کرده شود بعد اسکان میم اول بغیر نقل حرکت ماقبل
اجتماع ساکنین لازم آید بغیر حد مغتفر و اگر بالنقل ادغام کرده شود تغییر بنای کلمه لازم آید بواسطه امر عارض منفصل
یعنی حرف ثانی [illegible] جائز نیست اما نحاة کوفه ادغام حرف اول در حرف دوم از دو کلمه اگر چه ماقبل او ساکن صحیح است
روا و درست میدارند گاهی بنقل حرکتش بماقبل و گاهی باسقاط آن [illegible] بر وجه التقای ساکنین [illegible] قرم مالک
و فراء هم چنین از ادغام رجوع کرده اند لاکن مراد فراء از ادغام اخفا است چنانچه [illegible] ابن حاجب [illegible]
قول فراء این شود که [illegible] قوله [illegible] یعنی مراد فراء از ادغام اخفای حرف اول است که مشابه ادغام
است نه ادغام حقیقی پس [illegible] اطلاق ادغام بر اخفا است زیرا که اخفا قریب با ادغام است [illegible] منفصل

کہ این موضعی ست کہ محققین دران اضطراب کردہ اند زیراکہ نحویین متفق اند برین کہ ادغام درین صورت صحیح نیست
وقرا متفق برانکہ ادغام صحیح ست و شیخ شاطبی این ہر دو قول را جمع کردہ و گفتہ کہ قرا از ادغام اخفا ارادہ کردہ اند
وادغام این از ان جہت گویند کہ قریب بادغام ست و نحویین از ادغام ادغام محض ارادہ کردہ اند ازین جہت نزدیک ایشان
ادغام درین صورت جائز نیست و ابن حاجب گفتہ کہ این جواب اگرچہ نیک ست بحسب ظاہر مگر ثابت نمیشود کہ قرا
از ادغام منع کردہ اند بلکہ ادغام کردہ اند و ادغام صحیح پس اولی ست رد بر نحویین زیراکہ قول ایشان حجت نیست مگر
عند الاجماع و اثر قرا جماعت ست از نحویین پس اجماع ایشان حجت نباشد مع مخالفت قرا و از قید حرف صحیح
احتراز شد ازانکہ ماقبل اول متجانسین ساکن حرف صحیح نباشد کہ ادغام در آنجا جائز ست خواہ مدہ باشد چون قال لہم
و قیل لہم و الیعو دواکو ودیا ساکن لین باشد غیر مدہ چون ثوب بکر و از قید ساکن احتراز شد ازانکہ ماقبل متجانسین متحرک
باشد کہ درین صورت نیز ادغام جائز ست چون کمثل طبع علی قلوبہم **قولہ** یا دو ہمزہ باشد چون قد جاء اشراطہا جاء جیم ماضی
معلوم ست از باب ضرب واجوف یائی و ہمزہ لام در اصل جیئی بود یا متحرک ماقبلش مفتوح یا را بالف بدل کردند جاء شد
بمعنی آمد اشراط بفتح ہمزہ و سکون شین معجمہ و را و طای مہملتین بمعنی نشانہا جمع شرط بفتحتین و ہا ضمیر مونث غائبہ
راجع است بسوی قیامت و این کلام عبارت ست از مصحف مجید درین صورت نیز ادغام ممتنع گردید برای عدم حصول تخفیف
در ادغام بنابرانکہ ہمزہ ساکن کہ بعد آن ہمزہ متحرک باشد یا در یک کلمہ بود یا در دو کلمہ پس اگر در دو کلمہ بود و ادغام کردہ شود اول
در ثانی وقتیکہ آن دو ہمزہ در ان صیغہ باشند کہ موضوع بر تضعیف باشد چنانکہ عین کلمہ باب تفعیل چون سآل
کہ ادغام درین صورت واجب ست زیراکہ اگر ادغام نشود لازم آید خلاف وضع چنانکہ در تخفیف ہمزہ گذشت و اگر
آن دو ہمزہ این چنین نہ واقع شوند ادغام جائز نیست قرأۃ بر وزن قمطر شود و اگر در دو کلمہ باشد چون اقرأ آیۃ و اقرئی
ایاک نزد اکثر عرب واجب ست تخفیف ہمزہ نہ ادغام و ہمین مذہب یونس و خلیل ست و مصنف نیز مذہب ایشان اختیار
کردہ ازین جہت از ادغام ہمزہ امتناع نمودہ و سیبویہ گفتہ کہ ادغام واجب ست وقتیکہ اول ساکن باشد اقرأ آیۃ گفتہ کہ جائز است
وقتیکہ ہر دو متحرک باشند چون قرأ ابوک و ہمین مختار ست و رضی نیز ترجیح کردہ چنانکہ گذشت و سیرافی توہم کردہ
سیبویہ از ادغام **قولہ** یا اول مدہ باشد یعنی یا دو حرف متجانس در دو کلمہ جمع شوند و اول متجانسین مدہ باشد فی یوم
فی بکسر فا حرفیست از حروف جارہ یوم بفتح یای تحتانیہ و سکون واو بمعنی روز مجرور ست درین صورت ہم ادغام
ممتنع ست از برای انکہ ہرگاہ ادغام مدہ متزلزل فضیلت مدہ ست کہ حاصل بود بمدہ را افضل از اجتماع لہذا درین صورت
ادغام جائز نیست و این مثال مدہ یای ست و واوی چون قالوا و ما لنا و مثال الفی نیست زیراکہ ادغام الف ل

باقی ماند ملحق بصورت ملحق به پنجم حرف اول متجانسین سر کلمه بود مثل وَرَدَ تَشَتَّ حرف اول متجانسین
کلمه علیحده نباشد مثل بَدَّدَ که در این هر دو صورت اگر ادغام کرده شود لازم آید ابتدای باسکون اگر در تنزل و تتباعد
که بعد متحرک یا مده افتد یعنی ادغام تای مضارع در تای باب تفعل و تفاعل جایز است وقتیکه بعد متحرک افتد چون
فَتَّنَزَّلْ فَتَّبَاعَدْ یا بعد مده افتد نحو قالوا تَّنزّل وقالوا تَّباعد زیرا که فعل ثقیل است پس تکرار ثقل برابر میشود
اگرچه قیاس آنست که ادغام نشود زیرا که حرف اول از مثلین آن تای مضارعت واقع است و در صدر کلام در مضارع
مجهول ادغام جایز نیست برای فرق میان معروف و مجهول و در بعضی از کلمات مضاعف قلب آمده است چون
تَقَضِّیَ الْبَازِی کلمات بفتح کاف و کسره لام بمعنی سخنها جمع کلمه یعنی در بعضی کلمات مضاعف که دلیل فرینا شد قلب متجانس
بحرف علت آمده است و این بر دو گونه است یکی سماعی یعنی بر خلاف قیاس زیرا که ابدال حرف صحیح با حرف علت موجب ثقل است قیاس آنست که
حرف علت را با حرف صحیح بدل کنند که در ابدال خفت بهم رسد و مثال این قسم مصنف آورد چون تقضی البازی تقضی بقاف و ضاد معجمه
ماضی معلوم است از باب تفعیل اصلش تَقَضَّضَ بود ضاد سوم را بیا ابدال کردند بعده یای متحرک ما قبل آن
مفتوح گشته بالف گردانیده تقضی شد در کنز اللغات است تَقَضِّی بفتحتین تا و قاف و تشدید بکسره ضاد معجمه
یعنی از بلندی فرود آمدن و البازی بیای موحده و زای منقوطه بر وزن قاضی نام جانوریست شکاری که او را باز نیز گویند
این پاره مصرعیست که عجاج آن شاعر در مدح عمر بن عبدالله بن معمر گفته تمامش این است إِذَا الْكِرَامُ ابْتَدَرُوا الْبَاعَ بَدَرْ
تَقَضِّيَ الْبَازِي إِذَا الْبَازِي كَسَرْ و باع بمعنی شرف و کرم است و بدر بمعنی اسرع و معنیش ظاهر است و قسم
دوم قیاسی چون دیوان که در اصل دِوّان بود واو دوم را بدل کردند دیوان شد و مثال این قسم مصنف ذکر
نکرد و در بعضی حذف آمده است چون ظَلْتُ و مَسْتُ بر خلاف قیاس یعنی در بعضی کلمات مضاعف حذف
عین آمده است وقتیکه متصل شود با و ضمیر مرفوع متصل حذف حرف اول مثلین آمده نقل حرکت او بما قبل مده
نقل حرکت اول ضمه بود یا کسره و حذف در مضاعف بر دو گونه است یکی سماعی دوم قیاسی سماعی چون ظَلْتُ
و مَسْتُ که در اصل ظَلِلْتُ و مَسِسْتُ بکسر عین بود و بعضی حرکت عین بقا سازند بعد ازاله حرکت ما قبل بعد او
حذف میکنند ایشان ظِلْتُ و مِسْتُ بکسر فا میگویند ظلت بظای معجمه ماضی معلوم متکلم واحد است از باب علم
ماخوذ است از ظلول بودن تمام روز بغیر نقل و ظلت افصح است لکثرة الاستعمال کقوله تعالی فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ و ظلات [illegible]
بفتح میم و کسره آن یعنی مالیدم و دو دست کردم ماخوذ است از مس بفتح میم و تشدید سین که سودن است و قیاس
آنست که حذف نکنند یا کمال خود نگاه دارند و گویند ظللت و مسست و ادغام نیز جایز نیست از بهر آنکه ادغام لام

اول ثانی ممکن نیست زیراکه ثانی ساکن است و در را ادغام لازم است که مدغم فیه متحرک باشد نه ساکن دو قسم دوم حذف
در مضارع یعنی قیاسی نیست هرجا که دو تا در اول کلمه جمع شوند روا باشد که یکی را حذف کنند برای تخفیف چون
تنزل و تتناهی حاصل آنست که در هر لفظیکه دو تای فوقانی در اول کلمه جمع شوند روا است که هر دو را نگاه دارند
زیراکه همین اصل است و ادغام ممکن نیست از جهت لزوم ابتدا بسکون چنانچه گذشت و روا است که یکی از دو
تا حذف کنند برای خفت از بهر آنکه اجتماع مثلین موجب ثقل و گرانی است و اختلاف است در آنکه محذوف کدام
یکی از دو تا است پس پیش بعضی بصریان محذوف تای دوم است بواسطه آنکه تای اول حرف مضارع است و
علامت استقبال و حذف او موجب اخلال است و پیش بعضی گفته که محذوف اول است و ثانی از نفس کلمه و حذف او
موجب خلل است و چه اول معتبر است بواسطه آنکه گرانی بواسطه تای دوم رسیده است پس حذف کردن او اولی
است چنانکه در تنزل که در اصل تتنزل بود مضارع معلوم مشتق از باب تفعل یا تفاعل مفرد واحد است و صحیح
اگر خواهی گوئی تتنزل به دو تا و اگر خواهی تنزل بیک تا بدانکه در تتنزل و تتباعد که مضارع مجهول شد از باب
تفعل و تفاعل و تا در اول کلمه جمع آمده اند حذف یکی از اینها جائز نیست درین قاعده قید اینست که هر دو تا در
صیغه معلوم باشد و هرجا در صیغه مجهول جمع شده اند لهذا حذف یکی از اینها جائز نشد **سوال** درین عدم علت
حذف چیست حذف یکی از اینها چرا جائز نشد **جواب** در صیغه مجهول اگر تای اول را حذف کنند التباس صیغه
معلوم همین باب لازم می آید و اگر تای ثانی حذف کنند التباس بصیغه مجهول از باب تفعیل یا مفاعلت لازم آید
لهذا حذف جائز نشد **سوال** عکس چرا نکردند **جواب** صیغه معلوم سابق است از صیغه مجهول برای اینکه
مجهول بنا کرده میشود از معلوم لهذا اولا در صیغه معلوم حذف یکی از اینها روا داشتند و تناهی بتا و نون و الف
همچون تتنزل اما این لفظ از باب تفاعل است و ناقص یائی اصلش تتناهی بدو تای فوقانی و یا
متحرک و تناهی بیک تا بفتح اول و کسر چهارم بمعنی بپایان چیزی رسیدن و باز داشتن چیزی و باز ایستادن آمده
در جای جمع تفهیم پوشیده نیست لفظیکه در لفظ تناهی است زیراکه در آخر کتاب آورده است دلالت میکند

بر انتها یعنی این کتاب نهایت رسیده فقط

تمت

خاتمة الطبع

لله الحمد والمنه کہ کتاب لاجواب در مسائل صرف انتخاب مسمی عمدہ شرح زبدہ حاوی مسائل صرف ونحوی بر قواعد حسنیہ نجیبہ از تصانیف عالم باعمل فاضل اجل مفتی احکام شرع صاحب تقوی وورع ماہر علوم عقلی ونقلی جناب مفتی مولانا محمد رحمت اللہ صاحب لکھنو فرنگی محلی دام فیضہ کہ برای افادہ مبتدیان شرح فرمودہ حق تالیف آن بمالک مطبع علوی لکھنو خاکسار محمد علی بخش خان عفا اللہ عنہ الرحمن ہبہ فرمودند لہذا بہ اشاعت آن دفعہ اول بہ ...

اشتہار

بخدمت صاحبان مطابع نزدیک ودور وتاجران عالی ہمم ذی مقدور التماس است کہ ا... راہ کرم گستری حسب منشاء قانون ۲۰ ستم ۱۸۴۷ع کسے صاحب قصد طبع آن نفرمایند ہر قدر نسخہ کہ تاجرانہ مطلوب شوند یار سال خط پیڈ بقیمت مناسب از مطبع علوی مقام لکھنو کہ از محمد علیخان طلب فرمودہ گیرند انشاء اللہ تعالی بکفایت تاجرانہ بخدمت شریف خواہد رسید ودر صورت وقوع خلاف عوض نفع نقصان متصورست فقط مرقوم ۱۲ - مارچ ۱۸۷۳ء

العبد
محمد علیبخشخان مالک مطبع علوی

واسطے سند اس امر کے کہ یہہ کتاب چھپی ہوی مطبع علوی کی ہے مہر مطبع ثبت کیگئی فقط

محمد علی بخش خان
مہر مطبع علوی